

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: *تذکره و یادگارهای - دربار و درباریان*

مؤلف: *میرزا حسن علی خان*

موضوع: *تاریخ*

شماره ثبت کتاب: *۹۴۹۹۴*

بازدید شد: *۱۳۸۲*

۵۹۸۲

خطی - فهرست شده -

۴۶۰۷

کتابخانه مجلس شورای ملی

فهرست اینک در این

کتاب در این کتاب

و اوراد و تلاوت

اجازه و اراد نام

محمد و علی و محمد

فراگوز و زورقه

لیکن در این کتاب

چون که

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: مجموعه ویرانه‌های - له در عهد درک طبعی

مؤلف: صاحب‌اللیقین دینی

موضوع: تاریخ

بازدید شد: ۱۳۸۲

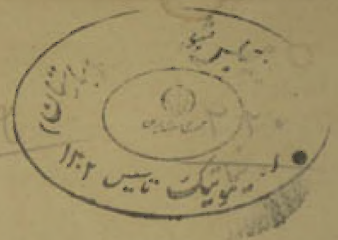
۵۹۸۲

۶۴۹

۲۲ - ۲۶

تغییر فرستاده شد

۴۶۰۷



حضرت انجم در نه حکایت از سر مشرق

رساله در علم طب	رساله از محمد عابدین	رساله مراد الهی
و اوراد و ذکر کار	مجموعه احسن نسخه الکبر	از بنیاد محمد جعفر
اجازه و ارشاد امیر خوار	احسن نسخه و ترجمه امیر خوار	قرآن و نور حق
مجموعه و شرح محمد جعفر	نظر علی شاه و حسن	رساله در بنیاد لفظان
قرآن و نور حق	رسالة الهی	
کشف حجاب و نه لفظان	توضیح بر عریض	من جات حجاب علی
حکیم راجه	نسخه و توضیح	انصار راجه

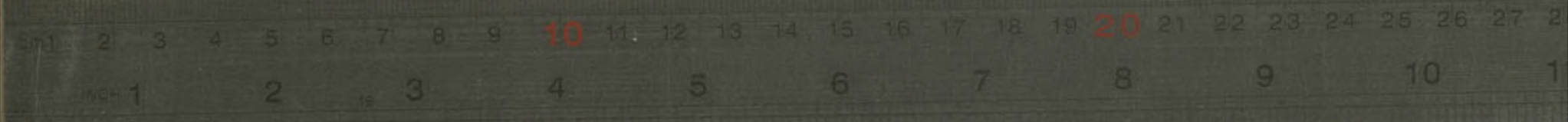


بسم الله الرحمن الرحیم

این کتاب از کتب خطی است که در کتابخانه مجلس شورای ملی موجود است.

تاریخ کتبی: ۱۳۸۲

۲۲ - ۲۶



۵۹۸۲

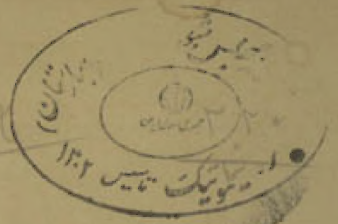
بازدید شد
۱۳۸۲

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: مجموعه و رساله در بیان - در بیان و رساله
مؤلف: صاحب السالکین و غیره
موضوع: ...

شماره ثبت کتاب: ۹۴۹۶۴
۴۴۲۴

تغلی - فهرست شده
۴۶۰۷



فهرست آنچه در نسخه است از رساله مفترقه

رساله در عقاید	رساله از محمد باقر	رساله مرام و احکام
و اوراد و تلاوت	مجموعه احسن نسخه	از خواجه محمد باقر
اجازه و از راه نامه	احازه و از راه نامه	خواجه زکریا
محمد باقر	نظر علی	رساله در بیان لغات
خواجه زکریا	رساله در بیان لغات	علیه الرحمه
کلیف و در بیان لغات	من جات حراجه	انصار
حکیم	من جات حراجه	انصار



بازرسی شد
۲۷ - ۳۶

حاج آقا محمد باقر
نام نسخه ضبط شده
نسخه از آقا محمد باقر



۵
رساله مرام و احکام

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله عظيم العظم والصلوة على النبي المصطفى والوآل الطاهرين وقرنائه الطاهرين
 والرضا **ع** چون مقضای عبودیه حقیقی اشتغال قلب و قلب عبادت بعبادت معبود
 و توجه نظر بر باطن و مطاع مقصود علی الاطلاق تعالی باشد و عظم را به چنانکه گوشه بر باطن او
 نشود و هر کلام حق را او دیده و سر و سر او نه ندیده و کتاب حق را در زبان قلب او نگویید و هر کلام
 تا در ملک فرقه تمام کلمه علی ملک باشد و در تحت نوره لعل فلوب لا یفقدون بها و لعل عین لا
 یفقدون بها و لعل اذن لا یسمعون بها مندرج شود و همچنین سایر اعضا و جوارح باطن و ظاهر
 باقی جوهر قوی و ملوک و شاعر و لفظی که عبادت قلب بعد از تحصیل عقاید حق اشتغال
 لسان طلب است که بر علی الله و ام حبیب نفس باذن از امام معصوم است که قال الله
 الاله که الله لظن الفلوب استغراق قلب در مشایخ و صورت نفوس که بر لوح قلب و عظم
 اعلی که عبادت از روح عظیم است که قال سبحانه و کنت کنت فی کلیم الامین و ایدیم روح
 و اشتغال در قلب باطن و ارادت و العبادات بایه و حکم و خطابت سبحانیه را که قال عز

عز وجل و یقیم اذان و یمجد بحمید عبادت قلب بعد از اقامت ارکان ظاهره شرعی علی عباد
 و اذکار الف صلوٰه و سلام و تحمید مشغول ساختن جوارح و ارکان است بخدمت آن صاحب
 نفس باذن که شیخ راه و پیرگاه عبادت از آن کامل و نفوس است و همچنین مشغول ساختن
 لسان بتلاوت و اراد و اراده از صاحب نفس و اجازه شیخ راه او من یوبخ غیره ما جود
 از انفس و اجازه مشایخ سلسله طریقت و مرشدان را و حقیقت که سلسله اجازه ایشان را
 بید و نفسا نفس منقح میشود بامام و چون مقصود از تکرار این محفیه بیان او را در موطع است
 بجهت یکی از فرزندان روحانی با توفیق اداء الله من حق الفقیه و آن بر دو قسم است قسمی که
 موطع است آن مشایخ قریب از اهل مدامت بیان موجب خروج بر معارج و منازل است و هما
 امکان ترک نباید نمود تا وقتی معین مدنی معهود و قسمی در درون حکام حقیقت اقبال آن
 باید نمود و اگر حضور جمعیت و وقت و راحت نباشد ترک آن خسران و ضرری ندارد و بعد
 آنچه بیان آن مقصود است در ضمن دو فصل را بر او میشود بعد از مقدمه جامع و من الله تعالی
 انوار اللامعه **مقدمه جامع** بدان ای خیر با توفیق ثبوت الله علی سواد الطریق که مالک
 طریق قویم و نایب صراط مستقیم اشتغال به عبادت از عبادات قلبیه و مدامت بر هیچ حالت
 از طاعات خجانیه و لایه و ارکانیه و در حضور نایب غیبت و چون حکم حدیث قدسی که
 یعنی ارضی و لا سمائی و لکن یعنی قلب عبادی المؤمن محل ظهور نور خدا و انبیه تجلیات ظهور
 حقیقت قلب است که طایفه است ربانی و مجردی است روحانی و حقیقت قلب روحانی را
 صورتی است جهانی در عبادت از نضجه صوریه و اتمه در ابریر تحلیف صدر است و هر کس مغوی

کرد قلب مغزی واقع شود درین قلب مغزی که نموده اند آن لطیفه ربانی و شبیه آن خلیفه مجرب
 صورتی مطابق آن مغزی و مثالی موافق آن قلبی جلوه کرد و هرگاه آن قلبی در شکلی جامع باشد
 لاج صورت تشبیه صورتی جامع خواهد بود و جمیع صور یکم علی الله آدم علی صورته و بر طبق و علم آدم لاسا
 کلاما صورت انسان است چنانکه صاحب بن موسی الرضا علیه السلام و الشافعی در شرح سبکینه نقل کرده اند
 شریف بودی از آن سبکینه فی قلبه لم یس فی نموده اند که سبکینه روح تفویض من محبه لها و وجه کوه
 و گاه باشد که آن قلبی بعدی قوت گیرد که از باطن نظر برود کند و در خارج مظهر گردد و مظهر
 چشمی بر شود چنانکه حکایت شریف جبرئیل صورت وجهی کلبی از برای نبی عربی ص مشهور و مشرق
 بصورت آن مستوی الاجزاء و الارکان از برای مریم منت عمران در قرآن مذکور و از جمله انما
 الله انزل من السماء فی حقها فی مولا انا الوجه الله یخبر محمد الصادق علیه السلام
 ظهور کرده این کلمات شریفه است که الصورة الان فی کرمه الله علی خلقه و هی الکتاب المبین الی
 کتب الله بیده و هی السکر الی ساء بکلمته و هی مجموع صورته العلیین و هی الطریق المستقیم الی کل
 و هی بحر المد و هی منجیه الناس و علی هذه المقدمات سالک الامر که در جمیع احوال افعال
 و احوال و حرکات و سکات و جهات و احوال در محاکم مذکور و در وقت حدت و احوال
 صورتی باشد از انواع تشبیهات و از انواع تجلیات بر قلب صورتی از قلب مغزی منکسر شود
 چشم دل که در چنانکه عازنی کامل حدت تر فرموده **شرح** عجایب نقیشتا منی خلف روی و چو
 اگر ما دوست نمیشی از دنیا و آخرت بگذرد و اگر بخت این مطلب از آیات البیة و اخبار معصومه
 صلوات الله علیهم باضافه اوله خلیفه و شواهد کثیفه بسیار است که در این مقام نمی گنجد و من الله تعالی

عاف

تعالی الا عاشره و المده **فصل اول** در ذکر قسمی از احوال که در وقت برآش شمع قرب داخل و حریق
 عروج بر معارج و منازل است و همما اکمل یا پدید آمدن نمود تا وقتی معین و مدتی معهود و چون
 حدیث کائنات من و کما استقیظون متعین نوم و قیظ ان که عبارت از توجه
 روح است از طریق هر ساطع و الشفا آن از باطن نظر بر نموده موت بعث است پس بنا
 برین سالک راه لازم است که در محاکم سید شدن از خواب بیدار شدن در حالتین مذکور میشود
 و از بخت که غالب او را دیکه درین فصل مذکور میشود تعلقی باین دو وقت دارد که صحیح
 از خواب بیدار میشود و از منتهی شبیه قبل از حکم کلام و اشتغال به احوال افعال انما
 بر طبق آیه کریمه ان الله و ملائکته یصلون علی النبی و علی آله و صلوات الله و ملائکته
 الله کرده و چنانکه صاحب امر خالق الاجسام مقتضای الصبح از نفس منضم منضم میگرد
 سالک نیز نفس منضم رجمی گردیده کلمه محمیه احوالیه را بعد و تمامی معصومین صلوات الله
 علیهم جمعین بر زبان حقیقت رحمان جاری گرداند و بجا که از ظلمت ظاهر لیل بیرون آید
 داخل نور بنار نظر هر سیکر و بروقی کریمه بودی بصلی علیکم و ملائکته یخبر حکم من الظلمات الی النور
 و کلا الیومین رجاء بود بر سطره یا بر نفس صبی از ظلمات محجبه لیل بیرون آمده داخل نور بنار
 شود و ظهور و تجلی و حضور گردد و همان عدد و اقلایا قاصده کبری قیام نموده و مراقب سبکینه
 باید بود تا از ادای فریضه خیر فارغ شود و بعد از فراغ تلاوت آیه العظیمه التامه که شرط المستقیم
 عقاید حق است و بر اسرار اصول معارف مخفی و بر سر علو و دنو ذات تعالی مجده منطوقی نفی
 تعظیم و تشبیه و اثبات امر من الامرین در صفات نفی جبر و تفویض و اثبات امر من الامرین

در افعال بیشتر اشتغال نماید و بقرآن کلید بر می بخیزد تا هر کتاب جمالی معارف الهیه علوم
را بتایید مشغول گردد و این دو در داعی آیه العظیمه نامه و قیامه بخیزد تا بر اختصاص بصلوة و غیر
نادر و بلکه عباد را در مجموع صلوات خمس بر وجهی که از آنکه بدی صلوات الله علیه ثابت باید
خوانده شود بعد از آن مشغول بخلق لا اله الا الله و متادب با رب ملکوتی گردید و یکده کلمه کلمه لا اله الا الله
متکلم و نفس صبیحی اجمالی متفلسف گردد و چون ساکت را از صورت معنی اشغالی و از طایفه
باطنی اشغالی و از شهادت بغیب الهی میپاشد و مقرر است که صورت و طایفه هر شهادت
و نبوت محمدیه را معنی و باطنی و غیبی و غیر از ولایت علویه نیست لهذا باید بعد از خلقت
نخلی حضرت لا اله الا الله و متادب با رب حضرت ملکوت و استیصال حق حیدر از حضرت
ذات بر صاحب نبوة و این رسالت علیه و آله افضل الصلوات از طایفه نبوت باطنی
ولایت توحید نموده یکده کلمه کلمه حیر سلویه که مانند کلمه توحید بر نفس و اثبات مشغول است تکلم نماید
و بواسطه تخلیه اولی نفس مروت و کرم و کمال و قوت و نعم و جمال از اولیا طاعت
نموده و اثبات مروت و کرم و قوت و نعم و جمال از برای ولی حضرت و در کمال نماید
که الله ولی الدین من بعد محمد بن الطحان الی النور و الدین کفر و اولیا و هم الطحان
خیر و هم الطحان بواسطه تخلیه ثانیه نفسی محل و قوه سلطنت و قدرت و قهر و قوت
اراده و اختیار از برای غیر صاحب اختیار و مالک اقدار یعنی ذوالفقار نماید که الدین
اموا یقانون فی سبیل الله و الدین کفر و یقانون فی سبیل الطحان و قهر و قوت
اولیا و شیطان آن کید شیطان کال صعیفا و این نفس و اثبات محاسبه طایفه

باطنی و محاسبه صاحب کجاده طایفه در مقام نفی کفار و نجاری طایفه و اثبات اراد و انجاری طایفه
میباشد صاحب این مجادیه نیز کفار و نجاری باطن را که عبارت از جنود جهلیه و منیه است نفی
مینماید که الا ان حرب شیطان بهم نخاسرون و اراد و انجاری باطن را که عبارت از
جنود عقلیه غیبیه است اثبات میفرماید که ان حرب الله هم المفلحون بعد از آن در مقام محاسبه
بمقام شهادت عروج نموده انجاری را با کلید فراموشی و نقش جمال را بر ابروی منیه نقوش
فرموده و باقل کلکی و توحید تمام متوجه حضرت ولایت کلیه گردید و یکده کلمه کلمه علویه اجمالی
که سبب اشتغال بر چهار اسم عظیم الا الله در محیط بر چهار قائمه عرش اسرار و چهار رکس که یکی از
تکلم نماید و چون ساکت بعد از توحید کلکی حضرت ولایت کلیه آثار جمال مولا ظاهر شود و نظر تصفیه
میباشد که تزلزل بر کان ادره باید یکده کلمه لا اله الا الله بر طایفه مجلی ولایت و تمسک بعبود
الوثنی دایم گردید و یکده کلمه کلمه علویه تفصیلیه تکلم نماید و چون انسان غرض عالم کبر است و از
حقایق الوثنی و ولایت نبوت و مراتب ملکوت و جبروت و لا اله الا الله در عالم غیبه
و نشانه میباشند لا جرم باید اول ملان جبریل کلکی روح از جناب حضرت نبوت کلیه قلب را
مبعوث بمقام کفار و نفس است امرند کردن حضرت ولایت کلیه در معنی است باید اول از
کلمه علویه تفصیلیه که مسمی است باب الطاهر و باب النبوة الحمدیه و باب الله انصاح نماید انجا
ملان حضرت نبوة کلیه قلب در مقام امثال امر حضرت اعلائی الوثنی است تعالی شایسته
ولایت کلیه ترا اندا کرده و در خل یا ثانی از کلمه علویه تفصیلیه که مسمی است باب الطاهر و باب
الولایه و باب العلویه و باب الامثال و باب الاجابة تمام گرداید تا بواسطه تائید است بآیه

ملک

الهیه و الهیات ملکوتیه و شفاعات محمدیه ثبات علویه و جذبات ولویه بر باطن او
 شود و باید هر دو را از کلمه علویه تفصیلیه میسری بسجده سکون بعد و عین کجی مکرر
 نماید و چون از غلبه ثبات علویه و قوت جذبه ولویه کار سالک بجا رسد که خان سلوک از
 دست او بیرون رود و مجذوب بطلی اگر چه کلیم خویش از امواج خطرات بیرون می آورد
 و لیکن غریقان شطاط و مجار جهالت را در سکری نمی تواند نمود و اگر قانون سلوک که نتیجه
 مقام نبوت است از سایه مرتفع شود راه افاضه علیا بر سافل و استغاضه سافل از علیا
 منقطع گردد و چرا که حصول فیض موقوف بر جهو برزخ ذو جهتین و متوسط بین العالمین
 که عبارت از انسان کامل که نتیجه انسان سالک مجذوب است و بیا لک است منقطع است
 لهذا سالک باید از جذبه بطلی رجوع بسلوک نموده شرب آب بخیل جذب را با کیفیت شرب
 کافری سلوک پامیزد و عود بمقام نبوت که فرق بعد کجی است فرموده ثانیاً مطلق کلی الایه
 و متاوب بطلی گردید و یکده کلمه محمدیه تفصیلیه که عبارت از فیض رحیمی تفصیلی است
 حکم نماید و کام جان و مذاق روان را از نشأت مقامات محمدیه اولیه و واسطیه و آخریه
 که مستفاد است از کلمه جامع اولی محمد و آخر محمد تمیز نماید و چون بواسطه اشتغال
 بلوازم سلوک و تربیت قوای دنییه آئینه قلب یا عیاری عارض میسکند و در مجاری رفیق
 چیزه خاطر را می پوشاند میباید در خواتیم اعمال و او را در موطئه یعنی در ختم سجده شکر غرضاً
 با حضور تمام و مراقبه قلب و توجه بکبریا الهیه ذات تعالی شانه و استغفار از حضرت
 انان کامل که جامع میان ظاهر مودعه نوبه محمدی ۲۸ و باطن مغنی ولایت علوی است کلمه

بکلمه محمدیه که مفتاح ابواب سکون است حکم نماید اقل سه دهه یا پنج دهه یا هفت دهه اگر
 حضور و روقی باشد هر قدر که خواهد این کلمه را بکرات بگوید و او را در صلوة فجر و غش
 را بزیارت حضرت سید الشهدا و قره العین الا و لیا سبط النبوی و ابن الوالی مولانا
 ابو عبد الله الحسین بن علی صلوات الله علیه و علی آباءه و انبائه الطاهین و حضرت
 مصدر سلسل الاولیا و منبع ولایه الاصفیا مولانا ابو الحسن علی بن موسی الرضا صلوات
 الله و سلامه علیهما و علی الطاهین بن آباءها و انبائهما ختم نماید و در هنگام خواب که کتب
 النوم از الموت مشابه حالت نزع و اختصار اموات و مناسب است مکرر و تودیع حیات
 و صورت مقام فنا و مقدم منزل بقا است باید مختصر و در بر پشت خوابید و متلاوت او را
 فجر طلب اللسان گردید یعنی یکده کلمه محمدیه اجمالیه و یکده کلمه حریطیه و یکده کلمه علویه
 اجمالیه و یکده کلمه علویه تفصیلیه بشرط تکرار هر ضایحه که میسر سکون است بعد و عین کجی
 شود و یکده کلمه محمدیه تفصیلیه حکم نماید انگاه پنجم باب قلب بخاتم سکینه صدریه و رقیم لوح یا
 برقم سکینه عقلیه ابواب طاهره را که مدخل اغیاره متعلق نموده با فیض را که مدخل یاس است
 بر رخسار خویش کشاید و در هنگام ختم باب قلب بخاتم سکینه صدریه تشهد کامل بختم مکرر منضم
 بر وجهی که افتتاح بختم با افتتاح تشهد و اختتام بختم با اختتام تشهد مقارن باشد با شرط
 ماخوذه شفا بیه و در هنگام رقیم لوح یا صیه برقم سکینه عقلیه و یکده کلمه محمدیه تفصیلیه
 حکم نماید برین وجه که افتتاح بختم با افتتاح تشهد و اختتام بختم با اختتام تشهد مقارن باشد
 با شرط مکرر مودعه و چون سکینه صدریه و سکینه قلبیه و سکینه عقلیه و سکینه

صدریه است مناسب است که با سکنه قلبیه که لغت بطون وراثت است مصلوات کبری که
 اشار و بطون محض و وال است بر مصلحت مفهوم ان المعنى الذي لا يقع عليه ولا شبهه مقارن
 باشد و با سکنه عقلیه که وصف ظهور وراثت است کل مجدیة تفضیلیه اشارت بطور مرض
 و وال است بر مصلحت تفضیلیه و مراتب کوزیه ظهوریه اولی و او سطحا و آخرها مقارن باشد
 و با سکنه صدریه که جامع است این الطهور و البطون و بزرخ است فی الغیب الشهود و تشبه کامل
 که جامع مراتب الوهیت و رسالت و ولایت و مثل بر مراتب ثلث مطلق غیب و شهادت
 مطلقه و غیر مضاف است مقارن باشد تا استیفا حقوق منازل و معارج و استقصا
 و اجابت مقامات اربع معبرانه باشد **اما** بچنانکه سالک را مراقبه سکنه قلبیه که از
 اعمال مستمره عین قلب است و در بنجام اقامه صلوٰه کبری که از فرائض ائمه لسان قلب است
 علی الدوام فی الالیام و الالیام در جمیع حرکات و سکات لازم است بچنین مراقبه سکنه صدریه
 و سکنه عقلیه از باطن متجشع نشانه جامع بین مجذب السکر و البطون و الطهور است و گاهی سیکه
 محاب مراقبه سکنه قلبیه نشود فانی از تقویٰ نخواهد بود و مخفی غایب که در مراقبه سکنه قلبیه کربنی
 توجه بجانب کعبه باطنیه و توالی بسوی شطر قبله معنویه است و در بنجام اقامه صلوٰه کبری خصوص
 بر تقدیر که اقامه مذکوره بکلیه سرالتر باشد رنوز خفیه عظیمه و کثرت خفیه جلیلیه است که درین مختصر
 نمی گنجد و از غایت موی مرقب بر ترقیم رساله علیّه میباشد ان الله العلی الاعلی و اما که
 مجموع عبادات سالک بعد از عقاید حقّه و ارکان شرعیّه مختصره و در قسم است اول صلوٰه کبری
 و صلوٰه صغری و دوم مراقبه سکنه قلبیه و صدریه و عقلیه و اقامه صلوٰه کبری از مرقله عبادات

عبادات لسانیه است قلبا و اقامه صلوٰه صغری از مرقله عبادات لسانیه است قالوا و لا محاله
 عبادت بمعنی لازم عبادت لسانیه است از آنجا که هر چه قلب بآن مایل گردد و مع قلب
 از ادای شود و هر چه لسان بآن حکم نماید و آن قلب از اسامع گردد و مراقبه سکنه
 قلبیه از مرقله عبادات بصیریه است و مراقبه سکنه عقلیه و صدریه از مرقله عبادات بصیریه است مثلاً
 و خیالات و درین مقام عبادات ارکانیه نیز است و آن قسم با قلب است بقلم و شفتین احوال صورت
 مغنی قلب المؤمن من الاصبغین و بچنین ترتیم لوح با صید قلم مصوره قلبیه که حلیفه قلم اعلی و مظهر
 اسم المصدرات و مثل است بر دو شق جمع و فرق و محلات هر دو اسم را توفیق و فانی که قال
 سبحانه اولم یرا الذین کفرو ان الله یستوی و الارض کانتا رقا ففصصنا بها و ازین مقام ظهور
 قرانی که در نقل جمیع احوالی است و ظهور و فانی که در نقل تفضیلی باقی است که قال سبحانه
 ان علینا صیغه و قرانه فاذا قراناه فاتبع قرانه ثم ان علینا باینه و اران حقیقت است فصل
 جمع یوم القیمه که یوم جمیع یوم الفصل عبادت زان است که قال جل سلطان ذی الیوم الفصل
 و الاولین و این بابی عظیم است از علم که مجموع علوم و صناعات ظاهره و باطنیه از آن استخراج
 میشود و سران اعمال لسانیه و سمعیه و بصیریه ظاهریه و باطنیه است که هر اسم از اسماء حسنی
 الهیه که لا محاله در عالم غیب حقیقی مجروده دارد و چون بعالم شهادت ظهور کند ظهور آن
 و نوع ممکن است اول ظهور آن در عالم اجوات و حروف و الفاظ و کلمات که عبارت
 از اسماء الهیه مظهری است نوع دوم ظهور در عالم نقوش و خطوط و ارقام و کتابت عبارت
 از اسماء مکتوبه است و بچنین ظهور اسماء در عالم مثال که خیال حقیقی غیر وهمی و بزرخ میان

دو عالم غیب و شهادت است بدو نوع تواند بود نوع اول ظهور در عالم اصوات و حروف قلبیه که
 منطوق لسان قلب است و منوع سمع قلب نوع دوم ظهور در عالم خطوط و نقوش قلبیه که
 مکتوب لوح قلب و خطاط عین قلب است و چون سالک راه خدا را باید مجامع باطن و ظواهر
 معنی و قلبی غالب بکلی مشغول باشد پس بچنانکه حقیقت قلب او باید مشغول بیاوحتی و حضور در
 تعالی باشد باید لسان قلب او با قافیه صلوته کبری که لفظی قلبی است مشغول باشد و عین
 در مراقبه بکینه قلبیه که رقم قلبی است مستغرق باشد و لسان قلب او با قافیه صلوته صغری که لفظی
 قافی است اشتغال نماید و سمع باطن او با ستاین صلوته کبری و سمع ظاهرا با ستاین صلوته صغری
 ملته کرده و با بطن او که غویان صدر است برقم بکینه صدر برترم که دو نوع خاصیه نفس بکینه
 عقلیه متعین باشد تا هیچ کس از اجزاء ظاهر و باطن او از حق تعالی خالی نباشد و راه را
 شایطین بکن و الانس را هیچ حال و از هیچ منفذ در او مجال لطرف و نفوذ نماند چنانکه عارف
 لا رب الا غیب قدس سره فرموده من آن نیم که در تمام قلوب بر شوخی در خزانة مهر تو
 است و من آنکه تمام التوفیق **فصل دوم** در ذکر قسمی از ادراک در هنگام جمعیت و اقبال و غیبت
 و فراق اشتغال باید نموده اگر حضور جمعیت و فرصت و فراخی نباشد ترک از آن مضرتی نباشد
 و بعد از فراق او را و مذکور صلوته فجر اگر خواهد کلمه جبرئیلیه را بعد و عین کج بخواند و بچنین
 آیه القدره را بعد و نفس عین کج مکرر نماید و آیه القدره مشتمل بر پنج فصل که اول است بر
 پنج اصل ابتدا چون بعد و نفس عین کج خوانده شود ضمنا رعايته عدد و عین کج بعمل
 باشد و در تلاوت آیه القدره وجه طلب را متوجه حضرت قدره کامله که بدایه معنوی است

معنوی است و لازم بقص و بسط ظاهر و باطن و اخبر منع و اعطی اصوات معنی بکلیت کفایت
 و قبضه ولایت است نموده این کامل که مظهر تمام مالک الملک و ولایت بخش او لیا و یارب
 و ولایت کستان کستان راه و این است در اصطلاح در دکان مصطفی کونجید و جرحه کونج
 جام بجزیه تعمیر از وی بقلند زمیکنند که قال حافظ العارف **بیت** بر در سیکده زلف من قلند
 باشند که ستانند و هند اخراش بشای خشت زیر سر و بر تارک هفت اخراش
 دست قدرت مکر و مضحک جیبی و بچنین آیه الدعاء که مشتمل است بر سه فصل و محبت
 بر سه اصل بعد از آن خطاب یارب الارباب در مقام حضور حضرت نور انوار علی سلطانه و قبل بر بعد
 عین کج تلاوت نماید و باصل اول اثبات و جلالت و باصل ثانی تصدیق بعد پس صفات نموده و با
 ثانی تصدیق بعد پس صفات ثالث که متضمن اعتراف بظلم نفس است اشاره بعد در افعال نماید
 بقصای الاعتراف بالذنب که گفته که بویس و از اطلالات بطن حوت طبعیت را بد که قال
 فاستجب له و یجتناء من الغم و کذلک تنجی المؤمنین و بعد از نماز عصر کلمه جبرئیلیه را بعد و عین کج
 و بعد از نماز مغرب فرائض از تلاوت آیه العظیمه نامر و سجده ابره بر وجهی که در فصل اول بخارش
 یافته تلاوت سوره العظیمه اشتغال نماید و بچنین بعد از فرائض از نماز عشاء و تلاوت آیه و سجده
 مذکورین را بقصد استخاف ابدار و ادراج ظاهر و باطن طبعیه علیه عالیه امر معصومین
 صلوات الله علیهم آمین و ادراج مؤمنین آمین که در حدیث شریف آن حدیث صعب است
 لا یجمل الا ملک مقرب و نبی مرسل او عبد متقن الله قلبه بالایمان اشاره کمال درجه و علم
 مقام ایشان فرموده و در اصطلاح اهل البیت علیهم السلام اسم شیعہ بر ایشان اطلاق میشود

ایشان را در ایشان و قهر و عرفا و اولیای خداوند بعل آورد و چون سورتین مذکور
 طولی دارد بیان و قافیه و اسرار هر یک مفصل درین مختصر نمی گنجد باید با حضور کامل خوانده
 شود و بار و احادیثیه محف الیم توسل حسبه شود که فتح افاضه انوار عظیمه و اسرار عظیمه
 خواهد بود و در طلب توفیق کامل حاصل خواهد شد بعون الله العلی الاعلی و بعد از آن تعارف
 سوره النبوة یکصد و سوره الولاية سه دفعه اشتغال نماید بقصد استجبال ظهور حضرت
 صاحب الامر و العصر و الزمان و قاطع البرهان علیه و علی ابائمه صلوات الله الملك المنان
 و قصد تقویت دین مبین و ترویج شمع یقین و اذلال کدین یوم الدین قطع دار القوم
 الذین ظلموا و کلمه الله رب العالمین **فان** در ذکر اذکار یکصد و یکصد و یکصد و یکصد و یکصد
 نور شمع و چراغ شایه بیان را با یغ موافقت آن زد و مانع بماند که چون اشغال
 هر نفسی از عالمی تعالی مدون ظهور حضور صاحب لایه کلمه که واسطه ایجاد عالم و انظار
 سلسله وجود مبنی آدم و برزخ مبین مکد و ثل القدم است صورتی بنده و چرا که از حضرت
 بلاغت آیات حط بنبیج البلاغه که از اخبار ما ثوره بموجب بعضی احادیث صحیح که مبین حقا
 و العوام مشهور است البتة و در ضمن تولید موالات و در هنگام تودیع حیات حضرت ولایت
 کلیه متعلی مطالبی و جمالی برمود و موله مصلی میکرد و چنانکه عارف لاریب حضرت لال العین
 میفرماید **بیت** این جان عاریت که کجا خطیر دودست روزی رخش به بنیم و نسیم
 کنم **بیت** در هنگام عود روح ببدن در قبر نیز چون در حقیقت کینوع ارجیات و ممان
 و یکی از دعواهای اشغال است ظهور حضرت ولایت کلیه ضرور و سوال گیرین نیز در قبری

حضور و استیذان از ایشان صورت صد و نیمی کرده و درین اوقات عود روح ببدن
 باعث وقوع عطسه و ظهور آن اقباب عالم تاب سپرد و موجب ظهور روشنی در نظر
 مودع و مثقل خواهد بود از قوت بعضی احادیث عیون گیرین نیز در نظر این کس در کمال ضو
 روشنی خواهد بود و از آنجا که بموجب رابین حکم طبع استانی از امور معادیه منحصر می گرد
 بر مالک طریق حق لازم در تذکرین محقق و متقیم است که پیاده در جن وقوع عطسه تقر
 آیه الاستشهاد که در حقیقت اقرا بعبودیه و اشتها بر این معنی از آن حضرت است ثواب
 نماید تا در ضمنی که طاعت معاودت روح ببدن متعطل خواهد کرد و بعد از آن عادت زبان
 آن بهمان وانه جاری و از حضرت ولایت کلیه و حضرات گیرین مشابهه بر عودیت خود
 و ربوبیت رب الارباب معاونت و یاری طلب نماید و پیوسته در هنگام شایه شمع چراغ
 بیان عقاید حقیقه اسلامیه طلب اللسان گردد که بطور اقباب جمال مولا همیشه روشنی
 و بضایا شمع گیرین بزم عود محفل توفیق برین گردد و سطوت ظهور نور انوار تزلزل در ابر
 حواس او نینداخته صولات وقوع آن واقعه آتش چرین و حشت زدگان حواموش
 ناخته قبل از سوال با اعتبار سایر احوال مبین عقاید حقیقه اسلامیه اشتغال نماید و کلمه
 الله رب العالمین و اسلام علی محمد و آله جمیع و صلوات الله علی الائمة الطاهرین

الهادی فی المهدیین و سلم تسلیا کثیرا کثیرا کثیرا

منت به الرتاله الشرفه علی

اقل مخلیقه مستحقنی

بسم الله الرحمن الرحيم

صبح کائنات جامع اند در هر حیدر حد جل جلاله و کل مخلوقات باطنی اند و در لغت احوال مسقی است
علیه و آله و اصحابه و معصین **الحمد** محمدا و آله و معصومین و بر برای آفتاب این دین
محلی و محجربان که در مسجی و امن و امن فیض اظهر من الشمس از که پدید خود بر محبت و عرض خرم
نور از هر در حد طاعت محبت فایده و غیره محبت تا قتل پس بر محبت صاحب حسینی شاه نعمت
از نگاه چش پیکار بر داشت خود را نگاه داشت محبت عالی خویش که خدایه کاشت کل آن را بر
عاقبت اندامش از آریاتش و پیش است که بر سر خم محبت کشید بر خطی علق نماند که
خود پسند طبع مطهر آید به طاعت فایده و نماند خود را محبت است و طاعت نماند
در جانب محبت بلکه در حقیقت طالب حقیقت طلب است یعنی خود را طاهر و خرم و مطهر است
لیکن از چشم دل بر من مستور است و یار ما برادر و خانی خود و شاه و خود و شاهانی و آلا
تخل محبت معشوق عاشق دارد محبت که کوه با کمال سکوه تاب نیاید و چنانکه کوه طوار و کحل
نور و بر سر سید که در ده کرده اند در مقام میکوه در ده و حال کاهی که کوه کوه
بود و بنا برین محبت و محبت در میان است مطهر و کحل و کحل در کتاب برواقی است
تخل بی کحل روی نمود که محبت بی محبت نیست موجود و خود را برای محبت از آفتاب
غیب پرواز کرد و کوهی رسید بر محبت و بر سر سید محبت و بر سر سید رسید
قادی نعمت و در ده روح رسید کل نعمت و به ملا که رسید محبت طاعت و به آدم رسید

رسید سر بر محبت و بر آفتاب قرار گرفته و از او لا و تو را هر که دوست زیاده خواهد بود
در آن بیشتر طوره خواهد نمود آدم رسیده که ای محبت این محبت که با محبت قرار گرفته
من و او در صورت واحد که محبت مع محبت کل کند هم محبت با هم محبت پرواز و خود را بر
در دنیا و حقیقی فانی خلق کرد و بقضای قدرت آدم را بقضای محبت کشت که در محبت
فاجبت آن احوال خلقت محبتی شاه مودت پس کل محبت کل محبت و او و چنانچه
روح اگر تعالی اله است استی کلفت آن برداشتی که روح در نهایت لطافت و
خالص در غایت کثافت صبح محبت عا که با عالم پاک لیکن در محبت نیست مطهر
نیت چنانچه در آن حال که صاحب کثافت و راه و آشتی سکی برای که ایشان را
کشت شکم که در اوج میکنید کشته که از نفس نماند جوابی او از برای آنکه شامیر و محبت شاه
نیت پس باز کردید محبت بنده عشق شدی تو کن لب کن جایی که درین راه طلاق
طلاق چیزی نیست و خود را را محبت را بی است و کوه خودت که بر محبت نماند
هر شکافی باید تا مثل شاه در ده کرده که با این محبت ارشان دوست و تا شایه صفت
سرخ و در ده که بر سر روی بخاری نوی ده خرد و حق باید تا کوه طاعت و در ده
قدیل دل و دوشه او را دلیل ساخته خود را آب حیات عشق رساند و ذات محبت را
از آن هر غده و گلشن جان بخش نیرین کام نمود و شسته حیات را غنی ستاد و هر که نیر
انکوش زنده شد عشق و در شاه حال سیکه بر آن چشمه که چشمه آفتاب آن غنی رسیده
نشیند و جام عشق نوشد و کوهین بجز خود و شد اما این سعادت نماند و باز و محبت

در عبادت با یمنی می باشد پس حقیه کسی است که صاحب بصیرت این باشد و بسوی او اشاره
 فرموده است خباب بنی مفسول چو دیش که فرموده لا یفقه العبد کل الفقه حتی یقیق ان
 فی ذات الله ویری القرآن وحواکثره ثم یصل حسه بکون لما اشتهت ما مل الا کبیر
 کز دیت بند و بد خد را نا و امیکه معصوب اند و مرد و مرد و حشر الله و الله و برای قوت
 معانی و آن بسیار پس هرگاه متوجه نفس خود شود و معصوب دل خود را پیش خدا پیش
 و معصوب بودن دیگران و در احکام بعضی از علای علامت که بر خد و در عصر پیشین
 همین اطلاق میشد بر علم آخرت و معرفت شای شمس و دیگر که باعث فساد اعمال میشد و
 بختداری و نیا و شدت اطلاع بر سیم آخرت و پشیمانی حرف میشد و لا یستیکر بر او و استیکر
 فلو لا لغزین کل در فتنه و شوق فی الدین و لیسند و فرموده از حوا الیهم العلم کجند و دل بر آن
 گردانیده است علت غایه و لغز و کفر و کفر و معلوم است که از او کتب و تربیت میشود و کبر و کبر و کبر
 نه بر معرفت قریح و ملاق و ساقی است سلم و امثال آن و اما در بیان آنکه مردم کجند معصوب
روی العینی عن علی بن محمد عن سنان بن زید و محمد بن یحیی عن احمد بن محمد بن عیسی عن ابراهیم بن
ابی اسامه عن سنان بن یحیی عن حماد بن عیسی عن ابراهیم بن محمد بن یحیی عن ابراهیم بن محمد بن یحیی
ابن اسامه عن سنان بن یحیی عن حماد بن عیسی عن ابراهیم بن محمد بن یحیی عن ابراهیم بن محمد بن یحیی
ابن اسامه عن سنان بن یحیی عن حماد بن عیسی عن ابراهیم بن محمد بن یحیی عن ابراهیم بن محمد بن یحیی
ابن اسامه عن سنان بن یحیی عن حماد بن عیسی عن ابراهیم بن محمد بن یحیی عن ابراهیم بن محمد بن یحیی
ابن اسامه عن سنان بن یحیی عن حماد بن عیسی عن ابراهیم بن محمد بن یحیی عن ابراهیم بن محمد بن یحیی
 آنکه گردید مردم بعد از رسول خدا ص بر سر قریح معنی عالم بودند با حوا و سنان و سنان و سنان و سنان

در حدیثی قدسی و مطهر بوده ایشان از زید ایل پرسند شده از برای علم علیه و مطرب
 کثیر و خیر و فقیهین احکام و وقایع و احلاق و احوال سید و معاد و غیر اینها و مطرب
 و عادات و تزیینات پس او را در عالم دخیل و راست گفتار و دیت که در چاه شد و او
 معلم علوم حقیقه و آداب نفسانیه و ماضیه و کالات و بی نیاز کرده است و او را خدا تعالی کامل
 خودش از علم دیگران از آنست و کسی دیگر را بل بودند و او را کسند و علی را که خدا تعالی
 کسند و پیغمبر از ایشان است از دود و غما و کسب کرده است و او را نفس فاسد ایشان با یکدیگر
 کرده است اینها را از جهل و دیگر تحقیق که اخلال کرده است او را دنیا سید از راه حق بر آید
 و ترتیب یافته است از نفس او حیا و در دیت و رواج یافته است در او صفت و ناست و ناست
 پس گردانیده است کسند و از او امور باطله و سید از جهت حوا و سنان و سنان و سنان و سنان
 آنچه را که ضبط کرده است از او فاعیل و فاعیل و فاعیل و فاعیل و فاعیل و فاعیل و فاعیل و فاعیل
 لغزیده است از او شخصی که آقا کرده است با و از اهل جهالت و غفلت که طبع ایشان غلیظ
 بقاء و فساد و دلهای ایشان غلیظ است و نیا و خافل است از احوال سید و معاد بعد از آنکه
 برات خواجده است با جمیع و خایه از فساد و حوا و سنان و سنان و سنان و سنان و سنان و سنان و سنان
 و طاعت خواجده خود پس ملاک شد کسیکه آقا کرده است علم و هدایت را و نایب شده است
 از رحمت الهیه و شفاعت نبویه کسیکه آخر السیه است کجند و در سورش با غای او
 علم را عدم نشنا و او علم و فاضلی و دانش و درین رای خودش با برای حایل و دیگر و دیت
 حاکمان او و نایب دیت که حوا و سنان و سنان و سنان و سنان و سنان و سنان و سنان و سنان

ازین علی را با سبب انیمیت و جعل آنچه تا به دست از نفس علی علم را در جمیع کتب کبیکه
برده میرسد میثاقی او در فصل ششم در معرفت علای روح الکلی عن علی بن ابی طالب
صی عن الحسن عن حماد بن عثمان عن محمد بن مغیره البصری عن ابن عبد الله علیه السلام فی قوله
لعلی انما یخفی الله من عباده العلی یعنی لعلی من جمیع مخلوقات من المصدق مخلوقه
لین معالیم که در کتب جناب قدس الهی اولاً باده از طایف مخلوقات و غایب مخلوقات خود
از ان آیه احیای الهی عزت و یکبار کردن عزت و غیر اینها در احکامات کتب که بهما و مردم و
و انعام در کتب آنها که کرده است این آیه شریفه را در تفسیرش باینکه صلاحیت است از این
کردن در ادله حدیثیه و در کتب که در این معرفت او که علی بن ابی طالب را در کتب و
علم چنانچه فی تفسیر از سلاطین که میرین او در کتب و حروف بعد علم که او در کتب و
حلال است و بر قدر که علم او است بهر میرا و خشت جمیع کتب که در کتب و در کتب است
ان الکلم بانه اشک که حقیقت و جناب معصوم تفسیر کرده است عالم را یکی که فعل او تصدیق کند
قول او را و این تصدیق از او علم خشت از او علم این آیه است باینکه علم هر که که در کتب و
را نچه در نفس و در کتب او که سبب که نفس او را الهی مستغنی و از برای او که به
و غنی و سایر قوای حیوانیه و قطع می شود از او و سایر شیطانیه پس چنانچه سوره روشنی او
عالم حلقه و حلال خداوندی را و حاصل می شود از برای او ازین شده و خوف و خشت و
سببی که باعث از مرعل را و ایتام داشتن در عبادت و غایت خضوع داشتن و اجمال
نکردن بجزی از دنیا از این اعظم را و میرسد از این که هر که در کتب و در کتب او را در کتب

چرا که اتم و خیات و اتفاق است پس بگویم فعل او مصدق قول او می باشد خداوند از این
که گویند که علم و تصدیق تره خشت است و خشت تره علم پس یک علم و از خشت و از
و علی کند و تصدیق می کند فعل او قول او را و توضیح این مطلب آنکه علم سوای آنکه
به حال یا اعتقاد باشد از برای او تاثیر عظیم می باشد و نفس انسانی زیرا که او نور است که
باعث شده و آنچه در عالم ملکوت و جبروت و لا هوت است می شود و جنایات که باعث
عروج بر ترازو در حاینین می شود پس هرگاه رسید این مرتبه را تا به می کند بعین
الیقین حلقه جناب قدس الهی و صفات حجاب و صلال و کمال قدرت او را بهر میرا
در آتش خوف و خشت و مشتعل می شود و در او می سوزد و جمیع صفات و نمیکند از او از
بشریت است و محسوس می شود شعاع آن آتش و روشنایی او نظیر بر انسان بجهت سبب
که فیما بین ظاهر و باطن است که باعث سبب اثر بر یک ازین دو است به یکی پس از
می شود و هر خصوصی از احصاء ظاهر او و باطن او و باطن او و باطن او و باطن او و باطن او
مراحت می کند بهر باطن را و باطن او را پس می آورد و سبب از جهت او و باطن او و باطن او
خوف می نماید از او و عالم ربانی و نور الهی و جمیع روحانیت که کمال است و نصیب و محکم است و معجز
و هر کسی را که از این بجز و بجز از سبب او عمل کند با و نیست عالم به معلوم که عمل از او تره خوف
و خوف تره از علم است پس مشق شدن عمل دلیل است بر اشتیاق خوف و مشق شدن خوف دلیل است
بر اشتیاق سبب طرقات روی الکلی عن محمد بن یحیی عن احمد بن محمد بن حماد عن حماد بن محمد بن حماد
الفصل بن شاذان الشاذلی عن صفوان بن یحیی عن ابی الحسن الرضا علیه السلام قال ان

در این وقت سلطان عشق در این ملک شریف و شسته تا بر سر چهار سوی دل نفس و روح
 و تن بر تنده و شسته و تن با وایه نفس عشق محبت را بر سر تنده و بسیار نگاه و دل
 و در این علم سلطان عشق تنج و اگر در تنج هم حرف در کشد و سر جای نفس را در او در دست
 اخصاص کند چون در در آن شبها طبع که ملک را در نفس او انداخته و بعضی شود و بسیار است
 به چند و شهر حیدر عالی که در در ولایت دست پرور بر در دست و در شهر عشق
 چون علم را در شهر بر آید به یکی صفات همه نفس که در در کفن هر یک که در در شهر
 در آید که در در شهر با خلق است و اگر صفاتی کیش و اگر صفاتی عشق سلطان عشق
 و صفات و غیره نفس را از در می آید و در در شهر و در در شهر و در در شهر
 در درانی دارد و در در شهر و در در شهر و در در شهر و در در شهر
 چون شهر حیدر از غوغای شبها طبع و در در شهر و در در شهر و در در شهر
 از کجا به طبع و آفات حواس حقایق شده بعد از این بارگاه عدلیت را در در شهر
 سلطان عشق را در در شهر و در در شهر و در در شهر و در در شهر
 و در در شهر و در در شهر و در در شهر و در در شهر و در در شهر
 حیدر و در در شهر و در در شهر و در در شهر و در در شهر و در در شهر
 این عدلیت حیدر و در در شهر و در در شهر و در در شهر و در در شهر
 کند و اگر حاشی بر خسته و در در شهر و در در شهر و در در شهر و در در شهر
 نبشت و در در شهر و در در شهر و در در شهر و در در شهر و در در شهر

در این مقام حقیقت دل سیه و محبت صفای اعلی را در آید و آنچه مستعد و دل بر کعبه پرست
 نشاید که عرابی به شکست کعبه اعدل رسیده و آن اطلاق که بر نما حاصل نشدی این
 کعبه کی در کرد طریقت شیر و می باشد و یکی سر خط حودیت نما و در اینجا که در نما است
 روح تا بعضی انقباض نماید و بعضی نماید و یک در نما فرمای و تحت الروح الطبیعی که در بارگاه و در از
 اخبار عالی کرده است و تحت کعبه خاص ساخته مضرب لا یغنی و لا یغنی و لا یغنی و لا یغنی
 بطور پرست بعد از این در آن حق به یکی صفات اطلاق غالب آید و الله غالب و در در شهر
 و صفاتی نیز که بطبع خود تصرف کند و اگر کمال است که در در شهر و در در شهر
 و این طبع پس در این مقام دل محل طریقت حقیقت حق کرده و چون صفات بر در در شهر
 لطف و صفات قدس و در در شهر و در در شهر و در در شهر و در در شهر
 محبت قدس و در در شهر و در در شهر و در در شهر و در در شهر
 اشاره و در در شهر و در در شهر و در در شهر و در در شهر و در در شهر
 کرده است و بالوایت کرده است و در در شهر و در در شهر و در در شهر
 تجلی روح بر قانون حقیقت قال الله و سینک عن الروح عن الروح من امری و در در شهر
الروح و در در شهر و در در شهر و در در شهر و در در شهر و در در شهر
 امر است و در در شهر و در در شهر و در در شهر و در در شهر و در در شهر
 که در در شهر و در در شهر و در در شهر و در در شهر و در در شهر
 بی توقف زمانی و در در شهر و در در شهر و در در شهر و در در شهر

بینه مقتضای امریه در مبتداً بکنیده و چون در عالم ظاهر و دنیا و دنیا آخرت
آیا مرغ و نیای منوی از راه اول و در کجای حکومت پروردگار و در کجای راه اول
و دنیا و دنیا آخرت و چون مرغ صورت در عالم دنیا و در آن مرغ که در بینه مقتضای امریه در حکومت
مسئور و متصرف آن مرغ حکومت بینه و صورت دنیا و دنیا آخرت است شیخ در عالم دنیا
حکومت را با شیخ در مقصد صدق و در وقت غایت حق است که اولیای حق تعالی را
پیرمهر میری را می رود آن پیش از آنکه بکلیان در کفر و مرغان پرورش را نشان در کفر
پس بگویم در پیشان کالیان در پروردگار و در کون و در جهان اگر کسی پیش مرغ و جوهر مرید را
که در حکومت بینه انسان مسئور و در آن است تصرف است شیخ او را در کجای حکومت بینه
هوای جوت او را در حکومت لایت و در هر ادوات و در مقصد صدق و در وقت غایت صدق و در وقت
بهر مرغی باید که چون از تصرف مرغ پرورش کمال یافت دیگر باره بکشدی از تصرف مرغ پرورش آید
و در سیکل او به تا تصرف مرغ پرورش را در کمال رسد و در او بینه و در پیش او را با نشانند
بینه در روز نهاده اند او را اکنون تصرف در او ممکن است و مقصد حاصل آید بجهت مرغ
مصدق چون در او تسلیم ولایت شیخ کمال او و در بینه و در خلاص شد دیگر باره در مقام
تسلیم تصرفات احکام خداوندش را پروردگار و در آن با احکام کشیدن باید و چون خدی را
موازی که در اوقات حق با جرات شیخ که در اوقات حق است او را به مقام شیخ نصب کند
و تربیت چندی را در مردان رخصت و با این شرط مقام شیخ در حد حصر نباید
آیا باید این را در کمال که در وقت است در راه کمال موجود باشد و آن که بعد از حاجت

حاجت ضروری از علم شریعت با خبر باشد و آن محل اعتقاد و اعتقاد مرید کرد و در مقام اعتقاد
باید که اعتقاد اهل رحمت را نداشته باشد تا مرید را در بدعتی غیبه از شیخ عقل است
باید که با عقل و بی معاش و دنیاوی کمال او را بشناسد شیخ خیریت قیام تواند نمود حاجت است
باید که سعی باشد تا با بجهت مرغ پرورش قیام تواند نمود و مرید را در کمال و طبع پس در
فناخ و در او تا بکلی با مریدین مشغول عبادت و بندگی تواند بود حاجت است باید که
و در هر روز و در او را در مقام مستحق و در بین ایشان نیندیشد و مرید را بقول هر کس
کنند و با محبت و سازجست بجهت پروردگار روی از این کار بگذرانند و بعد از آنکه در مقام
عفت است باید عقیق النفس باشد بجهت زبان و شادمان التفات کند تا مرید در مقام
در مقام بینه و خدا و در او است باید که عتبی بقیوت بود حاجت است عتبی بود که در دنیا
و اهل دنیا التفات کند الا بعد از ضرورت بجهت التفات مردم مستراح و اگر چه در وقت آن
دارد که اگر تصرف نباشد و طمع از مال مرید بریده دارد و در مقام امتحان و اعتبار
مرید و در اعتراض بینه و ادوات فاسد کند و اگر دنیای معقد و سعی او حق تعالی در پا
او بریزد هم در راه حق متجی تصرف کند بجهت شیخ و بعد در جمع مال و ضیاع و عجز از کشته
که با در دوستی او در دل بد بجهت حاصل آید که حب الدنیا را اس کل طلیعه حاجت است
باید که صاحب شفقت و جود بین با مرید باشد و او را بجهت بجهت عبادت و بندگی مرید کند
و باری بر وی خند کشش از قوت و شغل او بود و او را بر وفق و مدارا در کار او و در
مرید در قیض باشد تصرف ولایت بر قیض از وی بگیرد و او را را بجهت و اگر در

و باید که در حقش دردی ندارد و در حق او هیچ است و در حق او هیچ است و در حق او هیچ است
 غایب باشد و در حق او هیچ است و در حق او هیچ است و در حق او هیچ است
 و در حق او هیچ است و در حق او هیچ است و در حق او هیچ است
 اگر او در حق او هیچ است و در حق او هیچ است و در حق او هیچ است
 و در حق او هیچ است و در حق او هیچ است و در حق او هیچ است
 باشد و در حق او هیچ است و در حق او هیچ است و در حق او هیچ است
 حال و ولایت بر او است و در حق او هیچ است و در حق او هیچ است
 باشد و در حق او هیچ است و در حق او هیچ است و در حق او هیچ است
 و در حق او هیچ است و در حق او هیچ است و در حق او هیچ است
 ولایت باشد و در حق او هیچ است و در حق او هیچ است و در حق او هیچ است
 کمال باشد و در حق او هیچ است و در حق او هیچ است و در حق او هیچ است
 بر هر راجع حق تعالی در این کار خواهد آورد و هر که خواهد آورد و در حق او هیچ است
 نماید و در حق او هیچ است و در حق او هیچ است و در حق او هیچ است
 در جمیع احوال مستقر شده و آنچه در حق او هیچ است و در حق او هیچ است
 آورد و در حق او هیچ است و در حق او هیچ است و در حق او هیچ است
 داد و در حق او هیچ است و در حق او هیچ است و در حق او هیچ است
 حق را خواهد آورد و در حق او هیچ است و در حق او هیچ است و در حق او هیچ است

که با او در حق او هیچ است و در حق او هیچ است و در حق او هیچ است
 بر چند عظمی در دل مرید واقع او زیاد شود و از ولایت پیش باید **چهارم** سکون است
 باید که در وی سکونی باشد تمام و در کار با تعجیل نکند و با همسگی در مرید تعریف نماید تا
 مرید بجای از کار بختد و از تمام ثبات است باید در کار ثبات قدم و در دست حرکت
 و با مرید و فادار و دیگر حد و با مرید حرکتی از مرید باز نکند و سعی او باطل نکند **پنجم**
 بهیبت است باید که مرید را از او بیعتی و شکونی و عظمی در دل برود و عین حضور مرید
 باشد و نفس مرید را از بهیبت لایت شیخ کشیکی باشد و شکونی را از سایه اولاد شیخ
 آرای تعریف در مرید و پس چون شیخ در کلمات صفات و کلمات صفات اهل
 بر صوف و تعقل و عقل باشد مرید صادق در راه که در کار در پناه دولت ولایت او
 و مقصود در سداق مرید باید که با مرید صاف مریدی آراسته بود و شرایط و آداب را در دست
 قیام نماید چنانکه شرح این پایه هدیه الله لکون من ابنا **فصل دوم در بیان شرایط و صفات**
 مریدان و آداب سال الله تعالی فان استغنی عما سلفی من شیء منی احدی لکنت منه اگر چه که
 ارادت دولتی بزرگ است و ششم جمله سعادت است و ارادت نه از صفات انسانی است
 بلکه از صفات مریدی است چنانکه شیخ ابوالحسن خرقانی میفرماید که هر که او را در دست
 مرید از صفات ذات حق است و ذات حق تمام در حق صفت بر روح بنده تجلی نکند
 عکس نور ارادت در دل بنده پدید نشود و این ششم سعادت بر نفس دل بنده پدید نشود و این
 سعادت چون بر نفس دل بنده برست الهی افتاد باید که آن همان عینی را فرو گذارد که

آن چون شرا از آن شد که در نزد او اندک از آن بگریزی برنگرد و بهینرهای شکست و شکست که
 بهر دوی در نزد او نه و بجان آید و در دوی می ماند و نورنا محبت است که خود را بگریست
 تصرف کامل صاحب تصرف بنک کند تا در شاخ و حال صفات شریست و در این آتش اندازد
 تا قوت گیرد و بعد از آن نه که در نزد او شکست و اگر کسی خواهد که برودش خود نظر علم و عقل می
 به علم و عقل در این صفات ظاهر و هر که بر او رسد و خطر آن باشد که در دو خط جاک و در آن
 مصلحت یافته و خوف و آل میانی باشد و اگر کسی را نفس سست بطلان خود و به دلیل این
 راه که حضرت پیغمبر و اولاد و خطای و اولاد است عظیم با طاعت حق پس است و قرآن
 و علم شریعت بیان راه هدایت است جواب است که شکست نیست در آنکه دلیل و قافله سالار
 این راه حامل خاص مثال حضرت نبوی و علوی و اولاد ایشان است مملکت است عظیم
 و جمیع و قرآن است و قرآن و اعتبار این راه است و لیکن مثال این جیاست که
 اطباء می خواندند و العام حق ایشان را که در دنیا معرطی و در آنجا بر دند و میباید که
 و انواع علم و اراضی شفا دهند و بر خواص او دنیا را بافتند و معالجین را شریک باشند
 و خانه از آن پر کردند و در کتب علمی شرح صلاح و معاد هر یک دادند بعد از آن بعضی
 شاکر آن خلقت از ایشان علم و آفرینش و بر قانون او و باطلان یافتند که در حدیث
 اطباء می خوانند که شغل آن شغل بودند و بکارها حاصل کردند و بر قانون است و آن
 طبابت مشغول شد و وجهی دیگر را که استعداده و تحصیل آن داشتند و تحت کردند و در آن
 که در کمال رسانیدند و همچنین توان بعد قرن تا بدین وقت اگر کسی را در این روزگار بکار

بجاری باشد و در از روی محبت و داعیه معالجه می آید چه کند بکسب طبابت رجوع کند و در بعضی
 ساخته که در دار و خانه نماند و بهت نظر عقل خویش تصرف کند یا باطباء رجوع و الشفا
 بکند و با عدم تجربه و معرفت در طب خود را بنظر عقل خود معالجه کند و به حقیقت بجاری است
 و آن اطلاق یافته و نه برکت و کیفیت و در آن و قوی یافته و بحدت طبابت رجوع کند و بکسب
 تصرف ایشان شود و بهر محبت و شربت که ایشان دهند اگر طبع است و اگر شریک نش
 کند و بهر ای خود تصرف کند که همان شریک بیاید و همچنین در قرآن و اخبار علم طبابت
 حاصل است و در آن خانه نیست که معالجه معالجین و ادویه و اشربه در اوج است و نبی
 و ادیبانی او صلوات الله علیه و جمیع اطباء می خواندند که بر سار بار است بافتند
 و معالجه هر یک بفرموده و در شاخ گرام ازین حضرات عظام علم طب حاصل کردند و در آن
 حدیث بخبر یافتند و همچنین توان بعد قرن از تبعین علم و تجربه یافتند و هر یک در انواع علم
 و نبی که شریعت است و توان آن علی و علی بافتند و بدین وقت بهر صاحبی بافتند معالجه
 خود در کتب ایشان بنظر عقل خود توانند که اگر چه بدین علم کمال باشد چه گفته اند را می بیند
 علیل و در طبیب عاقل صاحب تجربه باید که بهر معرفت از تجربه مختلفه دارد و بهر بر قانون
 علی و علی اطلاع تمام یافته اراضی علیل شناسد تا بهر معالجه خاص تواند که اگر چه
 بکس بجاری باشد تا مزاج عقل و سراسیمه و شایسته کمال و شیخ باید که بکوتاه است بسیار و با
 معین نیز تفاوت کند چون این معنی محقق گشت باید که بکس مغرور شیطان و عفو بعضی
 مغرور نشود و به عقل و علم خویش اعتماد نکند و چون حکم را در این ال قفا و از آن

عینیت بزرگ شود آن جهان فیض را بخورد و در آن مقامی صاحب بحر معلوم شود و در آن
 خدا بحقیقت در استن و ولایت شیخ باید زیرا که حکم اوست بر مثال فعلی است و در آن
 قیام ای او هم از استن قیام آن داد پس بطریق شیخ کامل بر خیزد اگر در شرق
 نشان شیخ دهند و اگر در غرب حکمت او کشف شود که در مورد این اطلالی اعلام و در بعضی
 و سیم تصرفات او شود اگر حکمت سیم برسد و فیض بر او غنی نماید و صاحب بزرگ این باشد
 کامل است باید اشاره با تسبیح الله عز و جل که فرماید و یقین داد که اگر در تصرف سیم
 باشد و در این راه بود که در تصرف خود باشد و شایع از چنانست که گفته اند اگر تصرف
 کرد باید شیخ به از آنکه در تصرف خود باشد و باید که هر چه باید و مانع او آید از تصرف
 حمله را لغوت باردی و در ادب و در یکدیگر کسب و جمع عده مقید شود تا ازین دولت محروم
 نماید که محرومی این دولت را دولت برادر جهان غیر کند و بحقیقت تا مرید او خویش نشود
 در هر حال و حق بر بخیر و مرد بخیر است باشد **هفتم** سیرت او در میان و حق نباید در خواست
 و توفیق عبادت و در هر کاری بر او میداد و چون است تا ازین کم روی بندگی نباید
 بر آنچه مرید صادق درین راه بر هم زند و بر اندازد و در باز حق بر مقتضای او بخیر
 با حسن کار و اعلیون تبار چندان مکانی و مجازی آن بود و در دنیا و آخرت با او هم بود
 مرید است تحت و قوت ارادت علایق و حوائی قطع کرد حکمت شیخ مرید است
 حکمت که در شرایط و آداب مرید است باید معروف و مخصوص کرد و تا در این شیخ
 تواند و سلوک راه کمال او را دست به اقل مقام تو به توضیح کند از جمله امور که در حق

مخالف شرح شریف باشد و این اساس حکم کند که بنای جمله اعمال و افعال و احوال
 برین اصل خواهد بود و اگر این اساس در بابت کفیل باشد در نهایت فعل آن شیخ
 و جمله رجحان کرده است باطل شود و تو به در جمله مقامات سلوک کنایه است مناسب آن
 حسانت الا بر استیانت البیض پس از هر مقام از گناه آن مقام تو به کند و در هر مقام
 باید که از دنیا بکلی اعراض نماید خواه جای و خواه مالی **سیم** بحر است باید که محو شود
 و قطع جمله تعلقات سیمی و سیمی کند با حسن الوجه تا خاطر او با ایشان نگر که همه دشمنند
 چهارم عینیت است باید که بر حقا و ابل مرج و ضلالت نباشد و در عین پاک شود
 در شرحیات محاکم از طریق حسی بیرون رود و عینیت به بر نیز کار و در
 مانگ باشد و در قوت و باس احتیاط کند لیکن در مبالغه نباشد تا در وسوسه غیبه که در حق
 مذموم است در طهارت و زرافت که شد بقدر وسع در آن غلو نکند تا با وسوسه غیبه
هشتم صبر است باید که در سخت او احد و نواهی صابر باشد و در تخریج کاس ناعزادی از دست
 ولایت شیخ خاصیت و طالت بجز راه ندهد و اگر ازین معنی چیزی در روی پدید آید از خود
 او کند بکلیت و پیوسته نصرت و تحلیه عینیه در کارهای دنیا **هفتم** مجاهد است باید که پیوسته
 نوسن نفس را بجمام مجاهد علم سازد و البته باور حق کند الا بعد ضرورت و مجور او را بکار
 دنیا مشغول دارد که اگر تو او را مشغول کنی او ترا به واسطه نفس مشغول کند **هشتم** شجاعت است
 باید مردانه و دلیر باشد تا با نفس امکاریه او مقابلهت تواند نمود و از جمله شیاطانی نمیدانند
 که درین راه شیاطین الانس و الجن بسیار باشد **هشتم** سخاوت است باید که سخا باشد که بخل

و بجای من بزرگ است و گاه باشد که از سر به یک گشت و سر به او و دست قدرت است
 باید که جوایز باشد چنانکه حق بر کس در مقام خویش اعتبار و مع جعل آورد و حق که از
 انصاف و عدل انصاف طلبید باید که در حق است باید که نیای که در مقام خویش بر
 صدق بند و عذای نه است این چنین کند و از کذب و حیات دور باشد و نظر از خلق بجای
 منقطع و دور است علم است باید که در علم حاصل کند که از عجز و امین که بر وی است
 از غرور و دور و باید و از دیگران که آن معتد رحمت بیرون تواند آمد و در طلب بر نیاید
 گوشت که از راه بازماند مگر حق که بکمال مقصود رسیده باشد بر نیاید است باید که در
 هیچ وقت نیاز دارد است و اگر چه در مقام نادری افتد خود را تمام کف تمام نیاز دارد
 و نیاز مقام خاص عاشق است و از مقام خاص مشوق است **چهارم** عبادت باید که در هر
 عبادت در دو کار که رای خطر آن پیش آید و عیب شهادت باید که لا اله الا الله و از خود را
 هیچ عاقبت اندیشی نکند و از جان نترسد و از هر چه عادت است باید که عادت است به عفت است
 و غلبه و سیرت نه اگر امری خلاف شیخ کند و پیدا شود که عادت است عادت است و عادت است
 و از شیطان است و صفات دوست و اهل دوست و اهل این عادت است و از شیطان
 عادت است بدان معنی باشد که نام و سنگ و روح و در و در و قبول خلق نزد او یکسان است
 و دوستی و دشمنی خلق نزد او لا غرض و این اعتدال را یک گشت شود **پنجم** علق بر هیچ
 باطن خلجک **ششم** علق است باید که حرکات و تصرفات او معتدل باشد تا مگر
 بر خلاف رضای خدا و خلاف اذن و در حق شیخ از او دور و دور و باید که حاکم را هیچ رود

در نگار و در قبول ولایت آورد و **هفتم** است باید که نواد و بخت با خلق باشد
 در راه طراقت و انباط و جوایز و از انصاف شیخ اوتار و سکون و تعظیم نشیند
 تا سخنی نرسد نگوید و آنچه گوید بسکوت و در حق و در این گوید و بطن است
 کند و بطریق حسن عذر را خواهد و اشارت شیخ را معطر و مرتقد باشد و اگر خود را
 در وجود آید یا تعصیری از او دور و وجود آید بطن است و بطریق حسن
 عذر را خواهد و عادت کند **هشتم** حسن خلق است باید که بر نیاید گشاده طبع و خوش خلقی
 باشد و با این شد خلقی کند و از کبر و تفاخر و عیب دعوی و طلب جاه و ریاست دور
 باشد و با تواضع و سنگسلی باشد با این بزرگ محبت باشد و با این که چک است
 و شفقت و دلگیری و مراعات و لطف باشد و از خود بر این نهند و با برکش و تحمل
 بر دبار باشد و در راحت با این که شود از مخالفت دور باشد و بصفت که در صفت شود
 باشد و راه مناظره و معارضه و مجادله و خصومات و منازعات است و در و در نظر حدت
 و ارادت با این بگوید و نظر حقارت بر یکس از خلق نکند و محبت و دلدادگی
 با این بر نیاید سخن تعجب و بر سر هر تا تواند خط و خطیب و در این اشیاء که در و در
 و یک این طبع کند و در وقت و چه خود را مضبوط دارد و به چالقی و وجدی حرکت کند
 و در وقت و چه از غرض است با این محتر باشد تا تواند و چه در اندون کند چون لب
 شود حرکت معتدل صورت کند و چون استیمن نیست خود را از کبر و تکلف کند و چه
 حالت نبردند و با این را در حالت و چه نگاه داری کند و بی حسرت و غم و شوق

نفس بقدر که از او سر بر آید ناف آید و لا یلهی عن ذکره و لا یلهی عن ذکره و لا یلهی عن ذکره
 بقصد که در خود آید و لا یلهی عن ذکره و لا یلهی عن ذکره و لا یلهی عن ذکره
 اگر بنا بر آن حرکت که در او نیست احضار خبرناچار است و این نوع را حق و چار
 نامیده اند تا بر صورت خفا و یقین نکند که لا اله الا الله لا اله الا الله لا اله الا الله
 اگر چنین که طرف حق و حقیقت بود و از کمال و معنی که در او شوق لا اله الا الله
 مذکور و در آن از طرف راست چنانچه از ناف متصل شود و در این
 و کمال و همین آن باشد و آنرا در آن امکان تصور باید که چنانچه هیچ نوعی از آن
 و آن خارج نباشد تا بر روی حقیقت و در آن راه و اعلی باشد و یکی از آن
 بر داشتن آلات همان دست و در آن آید و آن از طرف چپ بر دست و در آن
 آن را به باشد که در تصور آید و در آن بخت و در آن حرکت ظهور میابد
 تا بعد از این که جمیع الحزین که در آن امکان بخواهد باشد و در آن وجه چپ
 و حقیر عالم امکان که در حقیقت او را در خود و در آن وجه چپ که در آن
 در آن وجه چپ که در حقیقت او را در خود و در آن وجه چپ که در آن
 از وی نماز و غیر آنکه علی بن ابی طالب و در آن وجه چپ که در آن
 حضرت و در آن وجه چپ که در حقیقت او را در خود و در آن وجه چپ که در آن
 مظهر صفات ربانی و در آن وجه چپ که در حقیقت او را در خود و در آن
 صغیر کیف **حسین** یقین میدی خبر و در آن وجه چپ که در حقیقت او را در خود و در آن

پستان است بر و از آنجا **لا اله الا الله** و از پستان چپ برده و شکر که زبان حرکت کند
 و حرکت که در آن درون نظر که در خبر را و در آن چپ و در آن چپ و در آن چپ
 دل با حضرت میبرد و از دل است شیخ پسند و نموده بنفی لا اله الا الله چنانچه در باطن میکند که
 خبر خود را به شیخ خبری بنظم و هیچ مقصود و هیچ به از هم پس بخت آن خبر اندل بر می آید
 و حضرت **لا اله الا الله** بخت حق تمام مقام آن بخت میگرد و در او است مودن این طریق
 بنده شیخ الی در آن حالات و بخت با غایت میکند که استوار و در آن در او است خبر و
 استوار از آن باشد که غیبات و اگر بختی ذکر و در آن ذکر و در آن ذکر و در آن ذکر و در آن ذکر
 و با علایی و عوایی و در آن از او فرزند و در آن از او دنیای جلیات با حضرت روحانی
 سکیم و در آن در آن سرافقه دل و در آن بخت تا بخت و در آن بخت و در آن بخت و در آن بخت
 میبرد و در آن بخت تا بخت و در آن بخت تا بخت و در آن بخت تا بخت و در آن بخت تا بخت
 برسد که قبل **من العلی العلی** و در آن بخت تا بخت و در آن بخت تا بخت و در آن بخت تا بخت
 مرتبه حضرت عزوجل بر آن شد و در آن عالم شهادت با عیب حرف آشنایی
 در آن در صورت شیخ در آن عالم شهادت پس از آنکه در آن شیخ بخت آسان دست
 و در آن شیخ مرتبه حضرت و در آن عالم غیب بر خط از غیب ال شیخ فیضان فضل ربانی
 و در آن شیخ بخت تا بخت و در آن بخت تا بخت و در آن بخت تا بخت و در آن بخت تا بخت
 از غیب و در آن بخت تا بخت و در آن بخت تا بخت و در آن بخت تا بخت و در آن بخت تا بخت
 در آن بخت تا بخت و در آن بخت تا بخت و در آن بخت تا بخت و در آن بخت تا بخت



از آن بر مثال شمس که در پیش از او بر خیزد و در محل پدید آید و شرح آنجا بطول نمی آید لیکن شمس در
 آفتاب است و در آنکه نفس مشا از او فروخته است چون روحانیست سالک و در لایحه شمس و نور
 جانب غیر سر و در روح انبیا و اولیا و شیخ حضرت عزت و ذکر لا اله الا الله و او کار مختلف و
 در آن و ایمان و احسان و اسلام و انواع عبادات و طاعات که هر یک را نوریت و از نور
 نور دیگر و جزو مناسب آن و هر یک را روحی و لونی و کبریت و چون از او بر خیزد از جانب پدید آید
 خیال از آن تصرفی ندارد و اول نور که بر خیزد بر یکی و پیشگی و بی سستی و یکپختی مشا به ماضی و در حق
 است که از این همه پاک و منزله باشد بر شکل و لونی که در نظر آید و الا این صفات و نوریت
 که در روح و این همه خیال از او که کند چون با روحانیت صرف آید از جانب خیال بر آن آید این
 صفات هیچ مانع از آن نیست و شکل پدید آید و شرح آنکه هر یک از او در مختلف از که نام مشا باشد
 می شود است که هر چه در صورت روحی آید که او که نور که باشد و که او که نور غلبات از او روح
 هیچ صفات بشری تصرف شود بر مثال او و روحی از او روحانیت و صورت روحی مشا به ماضی
 و لوامع از او که باشد چنانکه نقل کرده اند و فی حرمی از شیخ ابو سعید و هر ساحت و اهل خلوت
 شد لغات نوری در نظرش آید نوره نوره و چون و در کف خدای را دیدیم شیخ احوال است
 با کمال بر روی که ای کارنا و دید آن نور و صوری نبود و نور که از او که نور است از که آفتاب
 نور نما و ایمان مشا شود و تفاوت میان ربوبی و لوامع و سراج است که ربوبی آن بود
 که بجهت و در و در قطع شود و لغات را احوال متغایر بود و آن در دل و نفسی کند و سراج
 چون نور آفتاب بکلیس آب بر جانی نیرد و فی وقت می کند و از در حجاب می شود پس از آن

از آن نماز و آن با اسلام با ایمان بکلیس است و دل می اندازد از آن سراج پدید آید و بعد
 از خلوص صفت و صفای این دل آن سراج نورانیت و در حق می آید و اما آنچه در صورت سراج
 شمع و شعله و مانند این صفت نورانی باشد معین از ولایت شیخ کمال است و الهی است و نور است و سراج
 باز از استخفاف علوم باز نور آن باز نور ایمان و چراغ و شمع دل بود که در این مقدار نور
 نور شده است از این مشا که ختم و اگر در صورت خدای و شکوه چند نور و عیان بود از مقام ایمان
 در دل پدید آید بعد از آن نورانیت و حق تعالی مثل نور معرفت بر آن رفته است که مثل نور شکوه
 خیا صباغ اما آنچه از غلظت است چند چون که کلبه افکار و شمس از او نور روحانیت بود که بر آسمان
 دل بعد صفات آن ظاهر شود چون آینه دل بعد که کوی پدید آید که بود که کلبه بر آسمان بود
 و که بود که بی آسمان چند آسمان جرم دل بود و کلبه نور روح بعد و صفای دل که در نور و نور
 یا از آنک با بسبب چون بر آسمان چند و که کلبه آسمان چند و کلبه نور دل بود و نور عقل و نور ایمان
 که بر صفای برای دل ظاهر شود و که بود که نفس چنان صفای و رنگی شود که آسمان در در نظر آید
 دل بر آنجا چون ماه چند چون آینه دل تمام صفای بود تمام چند و اگر از که در است بعضی مانده است ماه
 ناقص بود چون آینه دل کمال صفا که در برای نور روح شود بر مثال نور شمس باشد و ماضی که
 ریزد نور خورشید و روشن تر باشد و که ماه و نور شمس یکبار مشا به ماضی و دل بود که در کلبه نور
 روح مستور شده است و نور شمس روح بود که مشا به ماضی اما هنوز از پس حجاب طالع است چنانچه
 از آن نور است و نور شمس نوری مناسب کرده است چنانکه عالم کبری نور و نور شمس نور است و از
 نور ماه و نور خورشید و حرکت از او پدید آید پس خیال بر این مناسب صورت و نور شمس و نور

حیرات از خجسته بایشان است در محبت و اشاعه آنهاست در خدمت و انبیا صلی الله علیه و آله
 و اصل کلام و تواتر است که در بدیهه است صاحب و زنده آنها در خلقت این است چه حکم الهیه
 و رحمت ربانیه اقتضا میکند که در حق و محبت حق و حقوق بگذرند بر هر خلقی از عبادت بقدر
 خود پس آن خلیفه و امیر جنت در ارض باینی است یا ولی یا رسول الله است یا خیر او ولی یا
 امام است یا خیر او حسب انقسام این اقسام خلاف تحصیل این شخص است علم و ادراک حصول
 و بیست در باطن اینان بلکه در وجه مختلف میباشد پس گاهی با کسایت و تعلیم است فایده میرسد
 باستعداد و اعتبار و آن طریق اول نظر است از علل و حکم و گاهی بجهت می آورد و با علم که گویا
 نمیداند که از کجا میرسد چه درود باشد مسبوق بشوق یا نه و چه مطلع شود بر چیزی که مقید است او را و یا
 چه که میباشد بدین کلی که علم است حقایق را از قبل حق شنیدن حدیث او که میباشد
 شنیدن او بدون دین و که میباشد دین در قلب و دین شنیدن او که میباشد بجهت در جوار
 بچنانکه میباشد و بریداری و شاد و محض باینجا علیهم السلام میباشد پس بی کسی است که در حق
 میکند خدای تعالی او را و عمل و بر رسول و می میکند عمل و تبلیغ و ولی حدیث میکند او را ملک
 عمل و تبلیغ پس هر رسولی نبی است و نیست عکس این هر رسولی باینی با امامی پس محدث است
 و عکس نیست و هر رسولی امام است و عکس این نیست و نیست حق مگر آنکه منصب ولایت او مقام
 بر امام است و ولایت باطن نبوت است و امامت نبوت باطن رسالت و باطن بر نبوت
 اشرف و اعظم است از ظاهر او و ظاهر محتاج است باطن و باطن مستغنی نیست از ظاهر و از خجسته
 آنکه از نبوت بر نبی حق و از خجسته آنکه هر یک از نبوت و ولایت صادر است از حق و متعلق است

و متعلق است با هر یک از رسالت و امامت صادر است از حق و متعلق است با هر یک از رسالت
 امامت صادر است از حق و متعلق است با هر یک از نبوت و ولایت افضل از دو وجه دیگر آنکه
 هر یک از رسالت و امامت متعلق است به صفت و نبوت و ولایت نیست متعلق به هر دو و از حق
 درون حق و با انبیا و حبیبیت انبیا بوده باشد ولی اعظم از نبی و از رسول و نه از امام پس
 اعظم از رسول بلکه امر و بر اینها عکس است که هر نبی یا ولی تابع است یا رسول یا امامی یا نبی را که
 تابع رسول باشد مرتبه تابع مافیل است از مرتبه متوجه با اینکه از برای هر یک از نبی و امام دو مرتبه است
 و از برای رسول سه مرتبه و از برای ولی مرتبه واحد پس کسی که نبوت است ولایت فوق نبوت است
 مخصوص او در شخص واحد است که نبی از نبوت که ولی است اشرف است از او و از خجسته که نبی یا رسول
 و همچنین امام از نبوت که ولی است اشرف از او و از خجسته که امام است و چگونه غیر از او که ولی است
 باشد از نبی مطلقا و حال آنکه نبوت و نبی مگر آنکه او تابع است رسول را و تابع نبی است متوجه را و او
 چیزی که تابع است او را در آن خبر و اگر نه تابع نخواهد بود ولی که میباشد ولی افضل از نبی را که نبوت
 باشد تابع از برای او چنانچه فرموده است لولا اذی الامم لولا انهم اعظم است از جمیع انبیا و اولیای الله
 نبی ماضی و محقق او را و معصومین او و از برای هر یک از نبوت و ولایت دو اعتبار است
 اطلاق یعنی ملاحظه او و وجه مردم و اعتبار بقید که ملاحظه است بر وجه خصوص و نبوت ملاحظه حق
 حاصل در ازل و باقی تا ابد او را و اطلاق نبی است که مخصوص است با او و استعداد و جمع موجود است
 محبت ذات ایشان و عطا کردن هر صاحب حق را است بجهت که طلب میکرد او را از دین است
 خود از خجسته تعلیم حق ازل و صاحب بر سوم است بخلیفه اعظم قطب قطب انان که بر او دم

پیشتر حضرت جواد علیه السلام را از او پیشتر حضرت امامی را از او پیشتر حضرت زکی
 العسکری را از او پیشتر حضرت امام محمد مهدی علیه السلام را از او پیشتر حضرت
 ظهور داد و دست علم زمان و عقیده او زمان و عاقبت و لایب محمدیه و با دست نبوی و نبویه
 است و رزق خلق و بقدر موت و قائم میوه و اجمعین و شیخ شفیق علی اخذ کرده است از حضرت
 کاظم و طریقه و خرقه و در میان او و نابین او باقی است و شیخ ابو زیه بطایمی اخذ کرده است از
 حضرت امام جعفر صادق و طریقه و خرقه و در میان او و نابین او باقی است و بهر کس که
 کردن ابو زیه بطایمی را و برون او شفا و آب کش بر سر که امام جعفر صادق علیه السلام را از جمله
 امر است که تفریح کرده است سید التائین سید جبرائی در کتاب جامع الاوزار و الوالی
 العارف نور الدین ابوالحسن در کتاب احباب صاحب کتاب معانی که از او لا شیخ ابوالحسن
 خرقانی بود و همچنین تفریح کرده است امیر سید بن علامه و در کتاب طرایف و امام محمد باقر
 و علامه علی در شرح تفسیر و این و جزه در اندامی در کتاب تاریخ خیر فصل کرده است از این شیخ
 و اصل علامه نور الدین محمد العالی و در مجموع سستی کبکول و بعد از شهادت امثال این
 است عربی و اعتدای با شیخ نور الدین ابوالفتح محدث گفته که نزد علامه و از این جهت
 که علت امام جعفر صادق را در سنه کعبه و چهل و شصت بوده و دولت سلطان بایزید در دست
 شست و یکت و این را در تاریخ خلاف کرده اند و تفاوت میان هر دو تاریخ حدود سی و هفت
 و عمر سلطان بایزید را در هشتاد سال زاده کسی نوشته است با آنچه قول او که درین دو کتب
 کسی خلاف کرده ممنوع است و بجز این چنین باشد و حال که صاحب نفحات نقل نموده و گفته که

که بایزید را در اربع و ثمانین و نواتین نیز گفته اند و از کتاب مجمع البلدان آن ظاهر میشود که ابو زیه
 را با بسطای طبع بطین و کس بوده که بر او پسر عیسی بن سردشان است که پسر آدم بن عیسی
 علی را با بسطایمی است و احوال دارد که با بسطایم نیز آن ایشان در کتب و لقب و اتفاق را
 بعضی از آنها را جدا جدا و چنانکه از کلام معجم نیز مرئی میشود شیخ ابوالفتح و امثال این کسان بوده اند که
 یکت که تاریخ رهن او از زمان حضرت امام متاخر است لاجرم ترمیم غایب است از تاریخ
 سقانی و آب کشی در آن از کبریا که در اندام شیخ معروف کرضی را اخذ کرده است از حضرت امام
 را و در این انتخاب بوده و شیخ سرتی سقانی را اخذ کرده است از او و شیخ حید اخذ کرده است از
 سرتی و الی حال خرقه و طریقه و در میان نابین او باقی است و در آنکه چنانکه علم لدنی السیر حقیقه
 منسوب و شده است سید الاوصیای خیر و اصح و ظاهر کرده و از آنچه تحریر شد و همچنین علوم بر سیر
 نیز شده است با انتخاب این علوم منقسم میشود عقل و شرعی و عقلی علمی است پس سقانی که در شیخ
 در او خطا و از آن حکما در غایت بر جا مرتبه منطقی و ریاضی و طبیعی و الهی پس منطقی الهی است
 که آسان میشود و تعبیر و تفرق در علم دیگر و ریاضی منطقی است با آسان و سست و طبیعی
 منطقی است با ریاضیات و طبایع و خواص آنها و الهی منطقی است معرفت خدا و معرفت صفات
 و احوال او و است مقصود از آنست و اما علم شرعی پس منقسم میشود باصول الدین که او است علم
 و ظاهر میشود و از آنست من صفات و احوال او و ظاهر میشود در حال اینها و اندامی در احوالات منقسم
 اجماعین و صحابه و تابعین و احوال موت و حیات و احوال قیامت و بعثت و حشر و نشر و حساب
 اهل نظر درین علم منقسم میشود و از آنست و اخبار و آثار عقلیه و فروعیه و فروعیه و فروعیه و فروعیه

اشتری و مسترلی و از علم حاصل است تفسیر حدیث و محققان بر دو مذهب است و نحو چوب
 و معانی بیان و علم شرعی غیر اصول الدین علم و حجت و او مثل است بر حق الله و حق العباد
 کاینکات اعتقاد و کسب طلاق میوه بر او مثل است بر حق الحق و او دست علم اخلاق و
 بیان است و جمیع موی خباب علیه السلام است نیست که میگویم آیه علم است پس معلوم است
 اینکه جمیع صفای عرب علم ایشان عاقل شده اند از علم الفاظ و عقوبت فیما فیها را با حجت است
 او را از او استفاده کرده اند بسیاری از مطالب عربیه و او خطب در کلام او بسیار است و
 کرده است کتاب پنج السباغ بر حق از او را و نموده است سببه الانبیاء و حق او که علی است
 العرب و سببه بر حق می باشد که اگر در جمیع امور ترجیح بر آنها داشته باشد و فصاحت او در
 نهایت و تجار کرده است نهایت را تا اینکه گفته شده است در کلام او آیه و در کلام کافران
 و فوق الکلام مخلوق و هر یک که نسبت داده با فصاحت مملو ساخته اند او عبادان و طوط
 خواطرشان را که از الفاظ و کلام و آیه علم بخوبی اهل کسی است که وضع کرده او را از برای
 اسود و علی چه او شنید از امر و یک ذرات میگردان الله بر حق من المکین و رسول پس انکار کرد
 این قرائت و گفت بعد از آن که بعد از کفر یعنی از نقصان او بعد از زبانی او پس هیچ
 کرد و نجیب علی و درین امر پس حضرت فرمود ارشاد مکن او را با یک دفع از غافل است و نصیب
 از فضل و جوار مضاف الیه و آیه علم تفسیر میس شده است با و درین خلاف و در بیان
 المعین عبد الله بن عباس از علامه او بوده و روایت کرده شده است از او که گفت حدیث
 کرده مرا حضرت امیر المؤمنین و در باب اسم الله الرحمن الرحیم از او نقل شده است آخر و تفسیرم از او که شریفی

شبی بسیار قلیل و فرمود حضرت که اقامه هرگاه خوانسته باشم بر منیا و شتر از تفسیر با اسم
 الرحمن الرحیم و روایت کرده اند از او که فرمود نازل شده است از آسمان آیه در هر جا باشد
 یا شب یا روز و جمودی یا در کوه یا سفر یا حضر که آنکه من عالم هستم که آن آیه نازل شده است
 که ام وقت و در جوار او در شان که نازل شده و میباشم عالم بطایر و باطن و مادی و غیره و حقایق
 قرآن را و دعا کرده است رسول خدا ص را برای من در فهم حقایق او و حاجت و حفظ کردن او
 و هر یک که در حرف باین صفات باشد میباشم علم تفسیر او ظاهر و باطن و هر یک که در چنین باشد حال
 انکه حضرت فرموده است عالم ترین مردم کتاب خدا من و اهل بیت من میباشم و آیه علم تفسیر
 راجع و حق می شود بر حق آیه و تفسیر چه آیه از علامه او نصف و محمد از او میباشند و انبیا از او
 اند علم را از برای خیفه او و بر حق ایشان از علامه حضرت امام جعفر صادق است و او از انبیا
 محمد بن الحسن و مالک است پس رجوع میکند به او باین دو نفر و از آن دو نفر راجع شود و باین
 پس رجوع کرده بحضرت امیر المؤمنین و آیه علم تفسیر پس رجوع نمایند با حسین بن علی و رجوع
 میکند با فضی و او باقی خیفه پس رجوع میکند امر بحضرت امیر المؤمنین علی و آیه علم تفسیر مالکی و ایشان
 شوند سببی مالک و او تفسیر رسیده است و او از علامه کرده و او از علامه ابن عباس و او از
 ابن تفسیر حضرت امیر المؤمنین علی است و آیه و تفسیر پس اعتبار ایشان موی آنحضرت است
 در هر علم شده است خصوصاً در علم کلام حدیث و فقه و اصول تفسیر چه این علوم را خدا کرده اند از
 او که او علمیم اسلام است و آیه علم طاعت پس مرتبه این صاحبان آن علم در حق الله
 پس موی او ظاهر و شایع است و آیه موی او شده و بعد از این هم خواهد شد و آیه علم فطرت

پس این شهر است در تاریخ عامه و خاصه مطهر است که چنانچه نازل شد روزی باید بود
 لاتی الا علی لکسیف الا ذو الفقار اما علم خصوص تواریخ پس این از برای اوست خاصه
 او خبر میداند از ماضی مستقبل و حال بود عالم احوال غیبی اقوال و احوال آنجا
 این باب بسیار است و اما علم کلام پس از او ظاهر شد و از خط او استفاده کرد و اند
 و ضربت بعد از او میرش محمد بن خفیه و قاضی او چنانکه که کرده است محمد شریانی در کتاب
 علی و علی و غیره از علل و اهل این علم چهار فرقه اند شیعه و معتزله و اشاعره و خوارج و معتزله
 بر اصل بن حطاب و اوست قیله ای با شرم عبد الله بن محمد بن خفیه و او شاکر پدرش بود و اشاعره
 از قاضی الحسن علی بن ابی شیراز اشعری میباشند و او از قیله اهل جایی و او از شاخ معتزله
 میباشند پس رجوع کرد امیر علی بن ابی طالب با او و اشعری پس غیب ایشان بود و او را
 رد و نیست متعین و نه که در کتاب ایشان و اما خوارج خدایم الله پس ایشان باشند بعد و آخر
 ایشان از متابعت کردن او بسبب شهید که عارض ایشان شده بود و در روز الحکیم ابی موسی عز
 عامل از صاحب قاضی و او را از آنجا اند که بود و حاصل او ایشان را و خروج ایشان بود
 بعد از آنکه بود و از اصحاب اتباع او است ظاهر و اما علوم حکمیه پس ضربت با و حاصل است
 از و چنانچه جناب مقدس نبوی فرموده است که است کرده است علم برده خود پس حطاب
 کرده شده است بر جناب علی نه فرود بر باقی ناس گشتان خود و اهدی را و فرموده است
 من خانه حکم و علی و درست از برای آن کسی که اراده نماید حکم خانه را باید از برای اهل
 داخل شود و فرموده است کسی که اراده نماید آنکه نظر نماید بر می آدم در عیش و شوح و جنبش

جنبش و چنانچه در پیش و موسی بن عمران و قوتش و طعنان و جنبش پس نظر کند موسی علی
فصل ششم در ذکر خرد متفرق که مختص شیب شیخ علی بن ابراهیم بن ابی حمزه و لیس و علی است
 کرده است در کتاب خود که هستی است بحلی از جناب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و چونکه میر کرد و
 خدا امر الهی آسمان و داخل شد هم شبت را دیدم در وسط او صغری را از مایه قوت سنج می کشید
 و او را از برای من جبریل علیه السلام داخل شد هم صغری را دیدم در او خازنه از صغیر پس داخل
 خازنه شد و دیدم در وسط او صدوقی را پس کفتم ای جبریل چه چیز است این صدوق و چه
 چیز است و او پس گفت جبریل ای صاحب خدا و او صغری است که عطای می کند خدا او را که
 از برای کسیکه دوست میدارد او را پس کفتم گشتی از برای من او را و او پس گفت من بنده مانم
 تا امرش و بعد از آن که سوال کن بود و او را در آن من شغف فرمایم پس از جناب
 الهی سوال کردم پس نگاهداری آن را از جناب من جبریل که گشتی از شیب من در او را کشید
 او را پس دیدم در او خرد و مرقی پس مناعت کردم عرض نمودم که ای سید دولاوی من چه چیز
 این خرد و مرقی پس خدا کرده شد که ای محمد اختیار کردم این و او را از برای تو و است تو را
 که خلق کرده ام این و او را عطا می کنم این و او را که از برای کسیکه دوست میدارم او را و خلقی
 بشی را که عزیز تر باشد ازین و او امر پس فرموده است که اختیار کرده است خدا خرد و مرقی را از
 من و این و او را عزیز تر می باشد از خدا پس پرسیدم این خرد را با آن خدا و چونکه در
 کردم از مخرج پوشانیدم او را علی صلی الله علیه و آله و سلم و او پوشانید او را جناب علی صلی الله علیه و آله و سلم
 پس پوشانید بکسین پس او را و حسین بود که پوشانید بعضی از ایشان بعضی را آنکه

باشد پس با احدی از اهل بیت بر توفیق نباشد چرا که عمل کل ایشان از قبح و جرح عالیست
 و آدم آنکه از جهت کلاه داشتن میان صفاتی شیعیه باشد چنانچه قبح ایشان کویت بن عبد
 الرحمن گمراهی بنی دجست چنانچه بعضی کلمات شیعیه را سر از غنچه که نعم علی الدین
 از او قاصد بود بر وی کشید و هم آنکه قبح و ضعف او مندر بر شجره نیست چنانچه شیخ مسعود شده که
 شیخ معروف کرمی او را مرید شیخ او و طایفه بود بیکان بعد که کجاست خباب امام ثامن است
 رسیده و از ولایت اندوه جو را از عهد مخلص با خلاص او قرار داده و در حدت او باقی
 مراجع عالی رتبی نموده و با شارت آنحضرت مشورت طلب کرده چون مقام پنا
 بود اندک آنکه شجره خود را نقل نموده این خبر یعنی محمد خضر القبط مجذوب علی از عهد مرید
 قدوة الحقیقین است لکن الراصلین حسین علی شاه اصفهانی و آنحضرت مرید بود علیشا
 اصفهانی و آنحضرت مرید طلب دایره آفاق خباب سیه معصوم علیشا و کئی و آنحضرت
 مرید خباب شاه علی رضا و آنحضرت مرید خباب مولانا شمس الدین و آنحضرت مرید مولانا
 سید محمود الدکنی و آنحضرت مرید سید نور الدین شاه نعمت الله ولی کرمانی و آنحضرت مرید
 شیخ عبد الله باقی و آنحضرت مرید شیخ ابی الصالح البربری و آنحضرت مرید شیخ نجم الدین
 کمال کرمی و آنحضرت مرید شیخ ابو القویح الشهید السید و آنحضرت مرید شیخ ابو الدین بنی
 و آنحضرت مرید شیخ ابو القید الامام لسی و آنحضرت مرید و آنحضرت مرید شیخ ابو البرکات و آنحضرت
 مرید شیخ ابو الفضل البغدادی و آنحضرت مرید شیخ احمد عزال و آنحضرت مرید شیخ ابی کبر
 الساج و آنحضرت مرید شیخ ابو القاسم کرمانی و آنحضرت مرید شیخ ابو عثمان العربی و آنحضرت

و آنحضرت مرید شیخ ابو علی الکاتب آنحضرت مرید شیخ ابو علی الرضا باری و آنحضرت مرید
 شیخ حیدر البغدادی و آنحضرت مرید شیخ سرتی القلی و آنحضرت مرید شیخ معروف الکرمی
 و آنحضرت مرید امام ثامن خراسان حضرت امام رضا علیه السلام و آنحضرت مرید اجازة ارشادی
 که خباب ارشاد پناه و برگزیده ارکان آل طیب الاولیا و فخر العرفان سلاطین العارفین

و علاقت کلین و الراصلین حضرت ناز علیشا ادام الله ایم
 محمد فغان و ارشاد و یکم بجز شفت است

و نموده اند نیز درین رساله بنام خود

و گفته اند از اعیان ذکر

و بی خود بر علی علی

و سید علی بن

شیخ الدعی

مریدت اجازة و ارشاد و نام خباب مجذوب و علیشا

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله ارشدنا لله بالصلاة علی خیرا صاحب الواسعة العالم الحمد و السلام علی اوصیائنا
 الله المکمل العبد الامیر چون موجود و کچو کامل محفل از هر جردی از اجزای زمان علی نظر
 از افکار و ایراد امکان مراتب تکمیل که مقصود الله از ایجاد عباد است صورت وجودی بگرد
 بدون متبقی مانع از هر دو می زاد و در و دان علی در مقصد از انبعاث فاعلم جهان حکم و قیاس
 معنی امکان نمی پذیرد خباب علیه به حکیم علی الاطلاق که معالج النفس و افاق است لاندست کرد

بر عهده ای از خود عالم ممکن و بر شری از شهرست نهایی اقبالیم و نهان و مکان مادی قابل استیلا
 و خلقت و خود را زانی دارد و باطلح احکام که بر مایه عزت و جلال نام است و نیز استعدا است
 متفاده خواص احکام است که با دو سبب از سلسله اکیال تکمیل ماری و پیرینه با بعضی ابلاغ
 و تبلیغ که اصل اصیل همان تر است و هر چه دارد و جاری باشد و چون طلوع که گویا این معنوی
 بخیر و شرفی الا نور و ثبوت و ولایت مکن نمود و شاید دارای خطی که در مراتب حقانی است
 و ذات مقدسه رسالت و امامت هم در طوری که در هر کفر نفس طبعی ایشان مجمع الهی بر قدیم
 حادث و بر رخ و چنین ظاهر و باطن است لهذا بقای این سلسله معنوی این دو ذات متکلیف
 که مشروط و انظر فی کل روزن بر آن شایسته باقی و در ام فاضله این نشان را در اول بخش
 الله و الناس ضایع است و آن نفس القدس در محافل و جود ساقی است و در ادعای
 مطهر تا به و با کل مخصوصه ایشان بحسب طایفه و زمانی و محسوس باشد ظهور از روزگار
 ایشان در سایر افراد انسان علی قدر تفاوت استعدا بهم لازم است تا سلسله مفروضه منقطع
 گردید و فیض غنی به وسط معاون انوار لاری معبر عالمیان رسید باشد و سالکان سالک
 این بین و طالبان طریقه ایقه حضرت سید المرسلین کمال آن سلسله نظر بفرط محو و کمال
 و تائب با خلق البقی و آداب الهی در دنیا و دنیا سالقه محو معنی دانسته و در تحقیق است
 اوامر و نواهی ایشان آن دو ذات قدس و نفس مقدس متاسی میباشد و همچنین هر یک از
 اولیا که در راه خود و تعیین نواب و کلا با طراف عالم و اصناف اعم و اجنب است
 که در ابلاغ احکام کجاست نام و توضیح طریقه قصه ولویه بر عموم خواص و عوام گردیده و حجة الله بر

بر عالمیان تمام گردیده ایشان هم در تبلیغ امور دینیان بقی تمام کرده باشند و از عین ظهور
 حضرت آدم الی الآن جا بید و لغنا نفس این سلسله علی طریقه منجس و روشن مگر
 جاری بود و کذا الی حق ظهور خاتم و بولوم الموعود و الله المشی و اول سلسله العود بنا
 به الله تبارک و تعالی و علی بن فیض علی النعمه اللهی که درین جزء زمان در سلسله علی است
 فوق الکتاب شرف ارشاد و فقیر و مایه و در اجرای آن پنج حق مستحق بالطف اللهی دارد
 و محتمل است که در ابی کرد است ارشاد و اولیا سلف که چینه خاطر اخص ظاهر نموده و الهی
 که برکت نفس خدایه ایشان بر چه غیر حقانیت تخریکش و در او استعدا و استعدا و تالیف
 عالم وجود ابلاغ و طالبان وجود در حق تحقیق را از آن صبا فرج بخشی بالباب باخ نمود
 و هر یک از سالکان را که قابل بود رسالت لایق آثار و لایست شاهد نماید است و بعد از آن
 ارشاد و بر چه او کجا و در انیزه ای طالبان طریقه قصه و تضویر و معایت مستطین و کلا
 اسرار و ولویه نماید که معنی که ممکن از خنده حق ابلاغ و تبلیغ بر آید و باطله درین اوان نیست
 که جایگاه بی عی القاب فیض ایل کلمات کتاب حسیه ان کلین و زبده الواصلین و زبده ای
 محو و غیرین حاج مصر خان و اگر از که در معیت حید و محمد است پس بعد که بارش حضرت ولایت
 شان تخر و نشان سلاطین العارضین و زبده الواصلین و زبده الواصلین علی شاه شرف ولایت
 یافته و در زمره ارباب سلوک در هر باب طایفه تخر و سلوک داشته در عبادت عالیا و عبادت
 ارجات و در حضور و نظر و طریقه حقانیت منظور شد و چندین از عین را بلا زور و مراد است و اگر
 او را و فکر و ام قیام نمود و در امتحانات لازم طریقت قصه خبر الانام که در جمیع اطراف

اور ایندین خیزه آه کمال تکمیل از تاحیه احوال و منبه ظهور رسیده الحقی با برقص موزون
 نموده و از ارجح حفاقت بر نفسانیه ترده و به و با خلق مکتوبه زده و باین حسیه نه زحمت او را به
 سایر عباد و بر خود لازم و مجاهده او را در اجرای طریقه حق و لویه متهم دانسته تا سرخ میست دوم
 شهر محرم الحرام **۱۱۸۰** در ارض اقدس که طایفه مشایخ را به خارج معارج و عوالم بصری
 شغل داشت و موقع امان و استیلا و حضرت مولانا مولود بین الساکین بجلالیت طایفه ایشان
 زمره العارفین عقب از چند مجتهد و سبط طایفه که از ایشان که بغایت اندک کم گشتگان بیدای پائیده
 طلب را حسیه نه داشت که نصرت هر اراستهای بصراط المستقیم طریقه حق و لویه نموده و با تمام
 او که رخنه قلبیه و الحاکم طریقه مکتوبه ابواب تعلیمات و طرق اخلاصات را بر چهره ظهور عیانت
 مولا کشته و دارد و از آنجا که این مکتوبه تعلیمات طریقه مکتوبه و طایفه ایشان را
 اخلاصات از اهل مکتوبه است **مصر** در بزرگوار و آید و با لایستی در هر قری که از احوال
 آنی از اولان که بحسب صورتی از اینها مودر رسالت شد و بکفر از اولان نیز با همراه و
 بمعاصرت و موافقت یکدیگر و بی نمایند چنانچه مکتوبه که انما الصامت و حجه العاطفی بر این تمام
 برانی است مطابق ولی بحقیقه مراتب نبوت و ولایت و یکدیگر مضمون و مضمون و احکام ظاهر و باطن
 با هم توأم و مظهر هر یک از اینها در جمیع الجبرین حدیث قدم و بر جریده انبیین کلامیه است اما حجه
 و حجه آنرا رقم است و هرگاه که علیه بر او کمال خلافت با خلق با حکام ولایت و مودر طایفه صافی
 نیز بر او رسد و آگاه نموده اند و در عهد و ادنی و در هر زمان و مکانی که آفتاب رحمت ایشان
 قابل انظار است ظهور آثار رسالت و انوار ولایت کند و اینست که بحسب رتبه و مظهر

مظهر از اینها رسیده و در معنی ایشان را بفرمود نبوت سرافراز و در کمال ایشان نیز با طایفه
 و معاون یکدیگر و مظهر هر یکی آثار رسالت و از دیگری انوار ولایت جلوه گراشته و بکلیت
 این معنی نیز از انزل با یصل و از حجه ولایت بجلالت از اولان و در سبب مفضل مکتوبه تا در این
 که نبوت در شان و مقتضای کمال است و بعد از آنکه از چند یک سیرا که بحسب طایفه و طایفه
 رسیده نظر بمقتضای آن سنت مکتوبه لازم بود که یکی دیگر از فرزند این و حدایت بر او و در
 و با طایفه ایشان را به دست نماسبت و وقت مرافقت داشته باشد بمعاصرت و یقین نموده
 تسلط از شاه و دلیل راه و بحسب طایفه هر دو باطن و در شاه و اصحاب که اجرای احکام الله با حق
 و همراه نموده اند و با طایفه سبب سبب القاب فضایل و کمالات است جامع العقول و النور
 حاوی الطریق و الاصول و قوه الحقیقین و خلاصه العارفین و فرزند از چند آثار رضا را که در
 نیز عهد است که با شاه حضرت ولایت شان بجز در شان سلاله العارفین و زمره العارفین
 فرزند از چند آثار رفیع معده از حسین علیشاه شرف ذکر و اجازت فکر رسیده و با طایفه
 مواظبت و در تمام مراقبت مظهر نام کلمات تعلیمات که تا کنون صدق و یقین در راحت و طر
 مخالفت مظهر هر شری و میده الحق مستند ظهور انوار ولایت و قابل بروز آثار رسالت است
 با طایفه سابق الانعاش را به معاصد و متقین و همراه نموده با اتفاق مامور با شاه و
 استحقاق گردانیدیم که با طایفه رضای مشایخ با طایفه شمول ولایت و راهبری و حمایت
 مجتهد علیشاه ذکر مظهر هر دو را که در ولایت و راه نمایی و هر کس از راه سبب استحقاق و از طایفه
 دیگر طایفه با خدا شناسان لغای حضرت مولا و اندک ولایت بطریقه حق مکتوبه نموده و هر کس

حضرت ارشاد پناهی مجتوب علیش بش مشرف داد و در اطا و سیر و سلوک او را و انهارا نشان
 کند و در محله مبارکه بقدرت لویه باطنیه متوجه تربیت ایشان شده در القای قوانین سلوک
 برکت در ازل و کسب محاسن و مواظبت بذکر او است چه خود کرده در باب هر یک مباحثی
 بنقشه خطه را آورده و عالجیه فرزند او محمد ساداته آقا محمد رضا صاحب طوالت اجازة خود را بتقدیم
 این خدمت نموده و در احوالی آن ماسعی شکر و پیرای عرصه ظهور نماید که بعبادت الله تعالی
 مشغول و جو خزانة بود و در اوطاف تقدیم این خدمت ارباب فیوضات و لویه و اخلاصات طریقه
 برچو خود خوانده گشته و همواره مشغولان راه و عارفان آگاه و آراسته
 ارشاد و سایر خدای بیکت نهاد و سلسله طریقه لویه عالجیه را نشان و سایر احباب المصطفی
 صاحب مقام بابت و ولایت الله در طریقه ارشاد ایشان مقام و در زمره اولیای
 عالیه ایشان مقیم دانسته و علم طالبان حراطه المستقیم طریقه حق در فضیله و جلیله زده و در
 با و طریقه مقامات و لویه عالجیه ایشان را و سایر ارباب فیوضات را و سایر راه را و در
 ارشاد آن و ولایت این دو مرتبه صدق و یقین و تسلیت او امر و نوای ایشان خواهد
 باشد چه مقصود و ترس طریقه حق ایشان را بدید و نفسا بعضی متصل بایته طاهرین صلوات
 علیهم و رسالت و ولایت ایشان ظلال رسالت و ولایت انبیا و اولیای ایشان
 دانسته و مواظبت او را و از کما فی فضیله ایشان خود را در رتبه فنا ذکر الله کثیر بکلام طویل
 محفوظ و مراقبت انکار علویة ایشان خود را در زمره الیقین بیکرون الله قیام و خود را بکمال
 جزو هم بیکر در فی خلق است و الا در سلوک شمرده و متابعت ایشان در اطا و سلوک

سلوک بکمال حکم چگونگی فی سبیل الله و لا یخافون لومة لائم و امر علی و سلوک را در دست
 ایشان در طریق پناهیون فی الاسلام منشی و متروک نگذارند که بعبادت حضرت مولانا
 ایشان مدلول علیکم کلمی الکر و در معلقه اهل بر حید را آیند و ولایت ایشان بجهنم کائنات
 اهل الذکر آن کشته لا یخفون ارباب معلقه تعلیمات غیبی و طرق مستند اخلاصات لاری
 برچو خود خوانده و الله التوفیق و المعین منشی شد اجازة نامه با چا کشته اول و آخر
 و با خدا و سزا و علانیة علی و تقی با تمام و آید با لا شام مول و منشی

مطالع کهنه کان بیکه نولت را در وقت

مطالع بیکه نولت را در وقت

خواه در حال حیات

خواه در حال حیات طلب از برای

در ای سلسله فانیست

۱۱۰

صورت است اجازة و ارشاد

بسم الله الرحمن الرحیم

در روزان طریقی خود را و جو در نشان و حق ثابت و بقا و در نشان در حیدر شاد و پناهی
 و صلی شاه و سایر فرزندان را و سلوک فی سبیل الله کثیر و صغیر و جو در نشان صبابی فرج کجایی
 و کرد و ام و هم آغوش خنای دل آرای فکر تمام بوده و در صفت خطرات بکران و همواره بکشم
 تحقیق جمال شاه خود بکران باشد و در طریقی تفاوت صوری و در کلمات خردی در درامی
 منار اخلاص مظهر بر نشان منجی میار که اگر چه بعبادت حضرت علی الهادی صاحب قلوب و صورت

چشم و غما در بی اندیشه و کار با مشورت کار و امور و بفرمایند و بیخی و ناگس امید بهر
 بزرگ کرد و خود مزاج کن به بزرگان سخن و در از کوی و حرام را بگو دستخ کن و حاجت
 نماید کن به مردم را بگو خود که خدای ده از بخت که بخت نماید کن به بزرگان را به بزرگان
 سایه به سج کار را بی تمهید کن به میان زن و شوهر میان کن به مال خود را به بستان
 سالی و حریف و بی از خویشان بهر عیب مردم بهر که تا زمانی بخت و خدمت کن
 وقت از غای باشد و نان خویش را در سفره مردم بخورد و کار را بفرمایند کن به نان خود
 از برای دنیا در هیچ ده به هر که خود را نشانه از او امید بهی داده و در حالت خشم سخن
 کوی و آفتاب بر آید و بخت به جای نشستن خود را به آن به سخن مردم گوش و از
 شب به بند بر خیزد به آن خود را پیش مردم بخورد از بزرگان بیشتر را به مردم و در میان
 سخن مردم در میان و پیش مردم نشسته بر زانو نشسته و در است مکرر تا زمانی بهر
 بر بند نشستن به مردم را در دستای پیش همان یکی خشم بر آن به همان را که بفرمایند
 به است و در این سخن کوی به با ناز با نشان بر سر بخت نشستن به بزرگان و در این آروی خود
 فضل و بخت به پیش خدمت مردم بگویش بگو از غنچه و بخت بزرگان باشد و شب به بخت
 خست به بزرگانی کار و بخت به مردم باشد به مراعات کن بخت که خود را خواستاری
 بی بخت به خود تن باشد چون راه بروی بخت و مکرر جمعی که ایستاده باشند تو نیز ایستاده
 مراقت کن به چون نشینند تو نیز نشین و انگشتان را از هم بکنه آن به دست و بخت
 بازی کن به پیش بزرگان زبان را بگو و در وقت سخن گفتن دست چپان به بخت

حسرت بهر کسی نگا به از حسرت ترا دارند به بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت
 خود را از غنای خود به از حد و بسیار و بخت تا حسرت را نشود راست که باش تا خود
 و محرم بشوی به بعضای الهی راضی باش و بخت که پوشی ابتدا بیای راست کن
 وقت بهرون آوردن عکس کن به از غنای طعام و خرم طعام بخت کن که بخت و علت را به
 پیش از طعام دست بشوی تا در پوشی و بخت بهی نشان بر سفره خود به برای بخت نشستن و از
 راست را به آورد که بخت به است طعام بسیار که دل را بکشد و از بخت به بخت
 طعام شما بخورد که در بخت بخت خلق باشد چون طعام پیش آید اول بهر الله بگو و در آخر الله بگو
 بخت دست نشان بخت نشستن لغت را خود بردار بخت سجای و خود به طعام از پیش خود خورد
 معانی طرفهای بزرگ که بخت در آن است طعام گرم بخت سرد کن بخت تا سرد شود بخت
 در کار بخت نشان به انگشت زراعت بخت است آب بسیار در بالای طعام بخورد آب را به
 و بخت بخورد اول بهر الله کوی شود دوم بخت بخت بهر الله بخت بخت بخت بخت بخت بخت
 دست طعام کن به در وقت طعام خود و بخان خوش بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت
 گوش بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت
 در است تا احوال خود را از اول و احوال خویش بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت
 اگر بسیار باشد هر که بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت
 به آن فرق میان انسان و حیوان بهین آداب است شاطن را به از طاهر بخت بخت بخت بخت
 نگاه خدایی به بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت

و استقامت بخت

لحان حکیم علیه الرحمه ایضا نقل کرده است که چهار چیز در حکیم کامل را خدمت کردم و از ایشان
کوه خدایتخاب نموده ام از آنکه در او را فراموش نباید کرد و دوی دیگر از خاطر محو باید بود
اولی که فراموش نباید کرد خداست و مرگ و آتش و دیگر از خاطر محو باید بود و یکی که فراموش
کرده باشی و دیگر از دیگران نبوی رسیده باشد استقامت بود و هر حکیم فرمود که اگر نیست از پرستم
که در خدای تو چه خواهم تا هر چه خواسته باشم گفت که چه چیز تدرستی و تو آنکشی و اینی کشم
در جوانی چه چیز ترست و در پیری چه کار گفت در جوانی و آتش آموختن و در پیری کار را
کشم چه چیز است که در هر وقت نرا در ترست گفت کار خود مشغول بود آن کشم که ام
که روز مردم پسندیده نیست گفت عرض هر چه کردی کشم از جوانان چه بهتر و از پیران چه
گفت و از جوانان شرم و در پیری و از پیران دانش و بیسگی کشم و اگر که باید کرد و نماند
رست باشم گفت از آنکس جای پس و از جنسی که تو آنکشته باشی کشم از کارهای عقلایی
بهر ترست گفت آنکه می راز از می باز دار و کشم از زنده گانی که ام ساعت ضایع ترست
گفت از ساعت که کسی بکسی بکلی نماند که و کشم که ام حکم چه یکی کار بند و در جاده بود گفت
یکی کردن در حق بیکان که درین جهان ازین نشان پاوشش میندازد و آنجهان از خدای
ثواب کشم از زنده گانی بهر صفت گفت صفت و نیست کشم به تر از مرگ چیست گفت خود
فاندر کشم چه چیز است که مردم را تا به کشد گفت چهار چیز است نزد کار از اجل و علایق
عزیز روزگار و پشیمانی مردان را و دوی گوی کشم از مردم که غافل ترست گفت بسیار

و آن بسیار که کشم اولت از چیز گفت از نیار کشم یا از چیز گفت از نیای و دنیا
کشم چه چیز است که صفت را بر و کشم طمع کشم یا شای از آنچه خیر احتیاج اند گفت مردم را
کشم در جهان که یکجا نیست گفت و آن کشم دوست بیک کشم گفت که خدای ترا پند
و ترا پند و در روز تو آشکارا کشم حکم که مردم مراد است از تو گفت سم کن و در دوی
و بزبان کسر امر جهان کشم ال برای چه کار کشم صفت و در نشان و نزد بیکان و آنکه
و ترست آنجهان بر داری و دشمن را دوست کردانی و کار آخرت بسیار است **و در بیان حال**
لحان لا یزید فی خدمت اربابه تا میاید و آخرت من کلام همان کلمات او گفت فی الصلوة
فاخضع قلبک و او آنکست فی بیت الغیر فاخضع قلبک و او آنکست من الناس فاخضع لسانک
و او آنکست فی المائدة فاخضع صلیک و اخضع یمن و ائمن و ائمن فانما الانسان للذلیل
تخضع لها بر الله و الموت و اما الانسان تنها با صفت فی حق الغیر و سیاهتم فی صفت
حکایت از لحان پرسید که مرگ چیست گفت آنکه در هیچ شدت فرغ نمکند با صفت گفت
آنکه در هر خود شادی نمکند کامل نیست گفت آنکه در بند نیست باشد با صفت گفت آنکه از
بهر دنیا و خدای تو بیدار نمکند و شایع نیست گفت آنکه از مرگ نترسد با صفت گفت آنکه بهر
کس را پس تر از خود و از ماعلی نیست گفت آنکه از غایات شکست دل نشود و هر آنکه نیست
آنکه خجیدن از نگاه اشق و دست دارد و عالی رای نیست گفت آنکه نعت آخرت نیست
دنیا اختیار کند و صلی نیست گفت آنکه زیاده از کفایت طلب نکند و دن نیست گفت آنکه
عالم را در آرزو برین دل کند و مکل نیست گفت آنکه روزی ده هزاره اند و مکل نیست

[illegible][illegible]

مرک در کین و مقام تو در زمین بود با کشت رب العالمین غم دنیا بر دل و از آخرت
 غافل و لا در راه حق میکن نظر تا که در راه نومی چشم خطا کشت در خواب غفلت چشم با
 من بکوش بوش تو که بر خیزد که در خلق کو رستمن کند و یک تیر فاعله سیر باد
 شاهان به روید و در خاک که از ایشان در جهان مانده اثر آنکه زکای است این را
 قانی فاعله عاقل در گذر باد چه در بسته است مرک ای پیر افاضه قاشی جهان کن
 در گذر مانده آنکه آدمی برای رست و آدمی از برای مرگست چای است تار یک و
 رای است بار یک و ای بر سبک چراغ ایمان را کشت و با رطلم کند و رشت که
 آیت قبری بشی پروان ناز و فغان و ملا بعرض برین اندازد و تیر کس میان کز خیز
 و سوز سینه بر که ناول اندازد و خند می کنی از ناول که بکوبی که که کجوه زند روزی از
 سازد و وقت نیستی که بگوید ای الله هزار بخور و از فغانان بر اندازد و بر در کشته کشید
 تیغ و هزار آلود برای کردن اکس که کردن از زود و هزار خوش و لاد که میوشی تو باه که هم
 چه مردم که دارد و درون سینه مظلوم نیز اخلاش و آنکه روز خیر است بر تو پر از دانه
 بر مظلوم ساکن انظار که دست محنت ایام بر برت سازد و تو بخور و در دوران خویش میاید
 فقیر غرزدانی که بر که نیاز و کورت بکل کند سایل ای ستمیده و جزا دهنده را در جنت
 اندازد و زجر برای ایشان مثال عید آیه که که خنص زند که کار و نیاز و از انفرجه
 کن که مردی شوی و صاحب بخور و اهل و دوی شوی بهت درویشان و بر تر است
 ایشان و خاره تو زود شود غم دنیا بر دل تو سر و شود و خوابی که درین زمانه دوی کرد

کردی و دانه زود دین صاحب روی کردی و در آن و شبان بگو مردی کردی و مرد
 کردی چه کرد مردی کردی و آنکه حق در طار که کعبه بنا کرد که از آب کل است و در طار
 کعبه ساخت که از جان و دست آن کعبه در بهیم خلیل است و این بنا کرد و رب
 خلیل است آن کعبه منظر و نظر مومنان است این منظر و نظر جانان است و در راه خدا
 دو کعبه آمد منزل یک کعبه منور است و یک کعبه دل و تیرانی عمارت و لعل کن و تیرانی
 کعبه آید بکبد و ایغز و دنیا های آسایش است بکیر است بهشت و بکیر است بهشت
 ای حق فدای پیش آنکه چه دوست مطالب بیا بخور است و مطالب یعنی نزد و
 و مطالب بولا سر و آید و آنکه چون از خود بریدی و دست رسیدی و دیگر اشیاء
 ترا بدین راه نیست و در آن این سر آگاه نیست دست باش و محو و شش شکسته
 باش و خاموشی که سبوی در دست را بدست برید و شکسته و بار و دوش اگر آید
 طرب کن و اگر نداری طلب کن کل باش و خار باش یا بار باش یا بار باش یا بار
 دوشی اسلام است و خود و دوشی کفر تمام است که با اهل است و کار سسل است
 اهل فغان و صحبت اهل تا بحاجان و صد سال اگر در آتش حمل بود و آن آتش خور
 مرا سهل بود و مردم با اهل ما دم صحبت که ترک تر صحبت اهل بود و درین راه اگر
 عارف بخور آن بهشت باز آید طهارت معشش شکسته شود و اگر در دوش و در الله
 غیر الله طلبید بر آید و راه است بر آید و در نهایت از سایه عبادت باز ماند
 خوا بیکه سخن ز جان آنکه شوی اسرار و دوی از شیشه شوی که کم کرد و خوش تاق

از پستی خود بخیزد به آتی اما الله شونی و ایدر ویش کعبه بهانه است مقصود خداوند
کار نه روزه و نماز کند کار شکستگی و نیاز کند و رعایت و لیا کوش و عجب می پوش
وین دنیا معروض و با آنکه هرگز در خلقت شفا رحمت سازد و در دنیا و آخرت کار خود
سازد با حق اصدق با نفس بغیر با خلق با انصاف با بزرگان بجدت با کوچکان با شفقت
با دور ویشان بتواضع از خواهر پرسید که چه سیکونی و حق دنیا و خود و نه چه کرم حق
چرا که بخت بدست آید و شفقت نگاه دارد و بخت بگذارد و شای خود سر بر زمین
شاید و بخت از نفس و عبادت جوی و در هر وقت مرا که ایکن تا دان را زنده و
بنا به جابل اعتماد کن نفس مرا ده و خود شنای سر بر بزرگ دان و در همه کارها
از حق طلب از دشمن دوست مدار کن از نادان معذور اجتناب نماید و در شنیدن
مکونی غیب خود دنیا باش و عیب کسان مجوی اندر ره حق تعالی آغاز کن چشم به چشم
کس را کن و سر زان هر بنده خدا نمیداند خود را تو درین میان انبار کن قول از راستی
میکند در جواب بقیل مناد تا پیر سنه کوی تا بخوانند مرد و معروض آنچه نخواند آنچه ننهاد
بر گیر تا کرده که در شمار نشان همه کس بخور نان خود از همه کس دریغ نه از فرمان
مدار کن دشمن اگر چه حیر باشد هزار باره با نداشت خست هم سفر باش اندک خود را
بهنر از بسیار و یکوان دان غم سپوده بخور دوستی خدا را و کم آزاری شناس
و از نادان خواهر کس سخاوت پیشه خود کن فخر بغیر و محبت ایشان کن حکم خدا
راضی باش و کس و کسان را و اعدا را آنچه بخورد و اندازی اگر شادی خواهی رنج کن

کس و اگر مراد طلبی صبور باش و تواضع پیشه خود کن و از خود لاف مزن و دین بپوش
و ندین خود را و ایدر ویش کوی کن تا بدل یابی همه کس را بپوشخت رنج بگردان
بنده حرص مباش و فرقیه غفلت مشو مال را رعایت و آن حرمت خانه است
قدیم نگاه دارد بتواکزی فخر کن از نصیب دور باش مردم را در غیبت که در روی
تو ای گفت نیازمند را سرزنش کن و در ویشان بومید مگردان حاجت را و در آن
مؤمنان را کاری بزرگ دان مکوی خود را بر زبان میار مردم را در بی ملک کن
خلعتا خود بنده و ار کن نعم کسان شادی ضای و فدا و جو افروان طلب نماید و آنکه رنج
مردم از تنه خبر است از وقت پیش میخوانند و از وقت پیش میخوانند و از آن دیگر از
از آن خویش میخوانند چون روزی تو از روزی دیگران جدا است این همه محنت
بیوده چراست و هرگز کس بر داند بر زبان نه و هرگز دنیا را در بر ایمان نه و ای
کسانیکه روز مرست سرورند و صبح در خواب غورند و نمیدانند که از خداوند خود دورند
درد از محبت بپورند و عمری نعم دنیا می دون میکند و در لحظه زنده است خزان میگردد
شب خسته و روز مرست و هر صبح خدا و اوقات شریف بین که چون میکند و بگوید کیستی
بچانی هستی به پیری هستی پس ای کسین خدا را کی هستی تویی بر زبان خود هستی
و در خانه پر از متان کی نیستی کفنی که بیک قول شهادت رستم بخور است کند عمارت
مستی خوش عالمی هستی که هر کجا که هستی بگویند کینی اگر درانی در باز است و اگر
نیانی حق بینا ز هست و دنیا را که دوست میداری بخور و بده و اگر دشمن میداری بخور



کجایند وی رفت و باز نیاید: فردا را اعتماد نشاید: حال را غنیمت آن که دیگر نیاید:
 بنرس اگر کسی که نرسد: و هر چه کند نرسد: اگر بر سر آب روی خمی باشی: و اگر بر هوا پری
 باشی: آن شیند یکدیگر که از کارگاه و از آگشت و قلعه با یکدیگر داشته اند: و آن سه فاضل
 جوی: بعهده آیت خدای نعمت است: و درین راه مرد باش: بادل پرور و باش: کار
 خام کن: در گوی برادر هوس مقام کن: آمده میدان چپ سبکی: کجا خوابی رفتن
 بخلق منبه که خسته کردی: و بر حق منبه که رسته کردی: خوشه از ماه تا ماهی است: و
 معرفت الهی است: لا جرم بر همه و صفت که منبر حاجت است: که شکر باشند: مرد حق را
 باشند: در عبادت باری بگوشند: که حضرت حق جل و علا میفرماید: که آفرید کارم: تا کار
 سازم خوانند: میزنیدم تا پیایزم دانند: هر که را بوجد آوردم: تا ز بهر بوجد آوردم:
 اید و پیش صبر کن که محنت دنیا بر آید: و در سعادت بکشاید: و آفتاب جمال الهی
 روی نماید: انشاء الله تعالی و بالله التوفیق و علیه الاستغناء

تست به الرسله علی مد اقل خلیفه

لایق الحقیقه
علی حسینی

۱۲۷۶



100, 800, 1